مژده برای ایرانیان

پاسخ به آرزوهای دیرین معنوی ایران در عیسی مسیح



زمستان ۱۴۰۴

پروژه مسیح مغان

استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

پیشگفتار: جست‌وجویی کهن

ایران، سرزمین شعر و زیبایی، و نیز سرزمینِ انتظاری ژرف است .در میان کهن‌ترین سنت‌های معنوی ایران‌زمین، زرتشتیان همواره حامل امیدی رو به آینده بوده‌اند. در دل این سنت، وعدهٔ ظهور سوشیانت شکل گرفت؛ منجی موعودی که قرار بود راستی را به کمال رساند، نور را بر تاریکی پیروز گرداند، دروغ را در هم بشکند و جهان را به نوسازی نهایی برساند. این انتظار، قرن‌ها در آتشکده‌ها زنده ماند، در وجدان اخلاقی ایرانیان ریشه دواند، و در شعر و حکمت این سرزمین طنین انداخت—اما همواره در آستانهٔ تحقق متوقف ماند.

ایران، سرزمین انتظار بود؛
سرزمینی که حقیقت را می‌جست، اما آن را به تمامی در آغوش نگرفت؛
نوری والا را می‌ستود، اما آن نور همواره عنصری بیرونی باقی ماند.نوری که در آتش مقدس می‌سوخت، در آسمان می‌درخشید و در قانون اَشا تجلی می‌یافت، اما هرگز به درونِ انسان راه نمی‌یافت تا تاریکی ذاتی او را از بنیان دگرگون سازد.
نور، واقعیتی بود که باید به آن نگاه می‌کردند، نه حیاتی که بتوانند در خود بپذیرند.

این کتاب دعوتی است به بازنگری در همین انتظار کهن. نه برای انکار میراث معنوی ایران، و نه برای تحمیل باوری بیگانه بلکه برای نگریستن دوباره به همان آرمان‌های والایی که در متون زرتشتی، در حکمت باستانی، و در جانِ جست‌وجوگر این فرهنگ ریشه دارند. پیشنهاد فروتنانه ما این است که این امید دیرینه را در پرتو رخدادی تاریخی بنگرید: ظهور عیسی مسیح.در صفحات پیش‌رو نشان خواهیم داد که چگونه آنچه ایران در قالب انتظار می‌شناخت، در مسیح نه به‌صورت نماد یا اسطوره بلکه در تاریخ و در شخصی زنده آشکار شد و چگونه جست‌وجویی کهن، می‌تواند به دیداری نهایی بینجامد..در این صفحات خواهید دید که چگونه:

- **سوشیانتِ موعود،** که وعدهٔ پیروزی نهایی خیر و نوسازی جهان را می‌داد، در مسیح نه صرفاً محقق، که متعالی شد. او با رستاخیز خود، پیروزی بر مرگ و شر را از یک وعدهٔ آینده به یک واقعیت تاریخی و تضمین شده بدل ساخت. همان نوسازی کیهانی (فرشکرد) که زرتشت انتظارش را می‌کشید، در مسیح آغاز شده و با بازگشت او کامل خواهد شد.

- **نور ازلی** در آیین زرتشتی، جلوهٔ اهورامزدا در آفرینش، بنیاد هستی و سرچشمهٔ حقیقت است. این نور در مسیح، «نور جهان»، تجسم یافت و او آن را به پیروان خود بخشید: «شما نیز نور جهان هستید». بدین‌سان نور از یک اصل بیرونی، به میراث درونی انسان تبدیل شد—نوری که نه تنها روشنایی می‌بخشد، که حیات می‌آفریند.

- **اَشا،** راستی کیهانی که در اندیشه زرتشتی قانون ازلی نظم، حقیقت و عدالت است، در مسیح نه به‌صورت یک اصل سنتی ، بلکه به‌عنوان «راه و راستی و حیاتِ» مجسم آشکار شده است. اَشا از یک مفهوم فلسفی به یک شخص زنده تبدیل شد، کسی که نه تنها تعلیم راستی می‌دهد، بلکه خودْ راستی متجسّم است.

- **کوروش،** آن رهایی‌بخش تاریخی، قوم یهود را از تبعید جغرافیایی بابل نجات داد. اما مسیح، پادشاه پادشاهان، بشریت را از تبعیدی وجودی—جدایی از خدا و اسارت در گناه و مرگ—رهانیده، به حیات ابدی بازمی‌گرداند. رستگاری که کوروش نماد آن بود، در مسیح به حقیقتی کامل و جاودانه بدل گشت. کوروش آزادی موقتی بخشید؛ مسیح آزادی ابدی می‌بخشد.

- **پُل چینوَد و داوری نهایی،** که در سنت زرتشتی پلی است برای امتحان اعمال انسان و عبور به بهشت یا دوزخ، در مسیحیت دگرگون شد. مسیح نه پل آزمون، که خودْ پل است: «من راه هستم... هیچ‌کس جز به وسیلهٔ من نزد پدر نمی‌آید» (یوحنا ۱۴:۶). داوری نهایی از حساب‌کشی بر اساس اعمال، به فیضی تبدیل شد که مسیح با قربانی خود بر صلیب خرید. دیگر نیازی به عبور از پل باریک نیست، مسیح خود پل فیض است که هر که به او ایمان آورد، از مرگ به زندگی عبور می‌کند.

- **نوروز**، جشن باستانی نو شدن، جشن رستاخیز طبیعت و پیروزی نور بر تاریکی، با رستاخیز مسیح به کمال می‌رسد. نو شدن جهان در بهار، نمادی است از آفرینش جدیدی که با قیام او از گور آغاز شد و وعده نوسازی نهایی همه چیز را می‌دهد. نوروز، پیش‌نمایشی طبیعی از رستاخیزی است که مسیح در تاریخ محقق ساخت.

- **معشوقِ شعر پارسی**، که اشتیاقِ جان ایرانی را در شعر رومی و حافظ فریاد زد، در مسیحِ مصلوب چهره‌ای انسانی یافت. آن عاشق آرمانی که شاعران در جست‌وجویش بودند، اینک نه به‌صورت استعاره، بلکه به‌عنوان عاشقی حقیقی آشکار شد که محبتش را نه در کلام، که در قربانیِ صلیب به کمال رساند و جان‌های تشنه را به سوی خود می‌خوانَد. شعر فارسی اشتیاق را سرود؛ مسیح آن اشتیاق را سیراب کرد.

همهٔ این مفاهیم—از سوشیانت تا نور، از اَشا تا پُل چینوَد، از کوروش تا معشوق شعر—همچون رودهایی بودند که در فرهنگ ایرانی جاری شدند، هر یک بخشی از حقیقت را حمل می‌کردند، اما همگی به اقیانوسی نیاز داشتند تا در آن به کمال برسند. مسیح آن اقیانوس است. در او، انتظار به آمدن، نماد به واقعیت، قانون به رابطه، امتحان به فیض، رهایی موقت به نجات ابدی، و اشتیاق شعری به وصال شخصی تبدیل می‌شود. این تحقق، انکار سنت ایرانی نیست، بلکه اکتشاف ژرف‌ترین لایه‌های آن است، کشف اینکه آنچه ایران همیشه در جست‌وجویش بود، نه تنها وجود دارد، بلکه قدم زد، سخن گفت، مُرد و برخاست تا راه بازگشت به خانه را برای همیشه هموار کند. این گفتگو، انکار میراث زرتشتی نیست، بلکه ادامهٔ منطقی و متعالی همان جست‌وجوی دیرینه است. همان‌گونه که ستاره سه مُغ پارسی — نیاکان خردمند و روحانی ما — را از مشرق زمین به آغوش مهد عیسای نوزاد رهبری کرد و آنان به عنوان نخستین غیریهودیان (امتها) و نخستین ایرانیان در برابر مسیح زانو زدند و او را پرستیدند، امید است این نوشته نیز حقیقت‌جویان ایرانی را به سوی شناخت همان منجی رهنمون شود. این، روایت بازگشت به خانه‌ای است که انتظارمان را می‌کشد.

مژده این است: آن حقیقتِ تابناکی که نیاکانِ خردمند شما در پیِ آن بودند، اکنون نه در نماد و نه در انتظار، بلکه در شخصِ عیسی مسیح، با رویی گشاده و دستانی باز، به سوی شما آمده است. دعوت ما این است: با ذهنی گشوده و قلبی جویندهاین سفر معنوی را آغاز کنید و بنگرید که چگونه مژده‌ای که مسیح برای جهان آورد، پاسخی است به ژرف‌ترین آرزوهای معنوی ایران‌زمین. این نوشته بر الگویی استوار است که کتاب مقدس آن را پیش نهاده است. یوحنا یکی از شاگردان مسیح، آنگاه که می‌خواست راز مسیح را برای جهان و فیلسوفان یونان آشکار سازد، به سراغ واژه‌ای رفت که قرن‌ها بار اندیشه و معنا را بر دوش می‌کشید: لوگوس، واژه‌ای که در فلسفه یونان بار معنایی چندگانه داشت: عقلِ فراگیرِ حاکم بر هستی ، نظم حاکم بر کیهان، سرچشمه آفرینش، و کلام الهی. فیلسوفان یونانی، به جای نام‌بردن مستقیم از «خدا»، از لوگوس — به مثابه عقل بنیادین و نظم آفریننده — برای اشاره به اصل نهایی هستی بهره می‌بردند. یوحنا، با به‌کارگیری روشی هوشمندانه از بافت‌سازی آشنا و پرظرفیت در فرهنگ یونانی استفاده کرد تا راز مسیح را در زبان و چارچوب فکری مخاطبانش بیان کند. او با جسارتی الهی اعلام کرد: لوگوس جسم هم گردید و میان ما ساکن شد (یوحنا ۱:۱۴). بدین‌سان، آنچه ذهن یونانی در قالب یک اصل فلسفی و نیرویی غیرشخصی می‌جست، در یک شخص تاریخی و ملموس رخ نمود. یوحنا پیشتر اعلام کرده بود که این لوگوس نه یک مفهوم، که شخصی همذات با خداست: در ازل لوگوس بود و لوگوس نزد خدا بود و لوگوس خود خدا بود (یوحنا ۱:۱). حقیقت از مفهوم به عرصهٔ ملاقات فرود آمد و در چهرهٔ عیسی ناصری با بشر دست داد.

و اکنون، همان معجزه در سرزمین ما رخ می‌دهد

همان‌گونه که یوحنا برای یونانیان از «لوگوس» سخن گفت، ما برای شما، ای فرزندان ایران، از «نورِ ازلی» سخن می‌گوییم. همان‌گونه که فیلسوفان یونان لوگوس را جست‌وجو می‌کردند، نیاکان ما در جست‌وجوی نور بودند. و همان‌گونه که لوگوس در عیسی ناصری جسم گردید، آن نورِ ازلی نیز انسان شد. این نوشته، با الهام از همان سنت رسولان مسیح، می‌کوشد تا همان حقیقت جاودانه را در زبان حافظهٔ معنوی ایران بازگو کند. مفاهیمی چون سوشیانتِ موعود، نورِ ازلی، و معشوقِ شعرِ پارسی در این‌جا نه اسطوره‌هایی منسوخ‌اند و نه صرفاً تمثیل‌هایی شاعرانه؛ بلکه نشانه‌های انتظاری کهن‌اند، انتظاری که در تاریخ و در شخص عیسی مسیح به کمال و فراتر از تصور تحقق یافته است. به تعبیر ژرف سی.اس. لوئیس، مسیح «اسطوره‌ای است که واقعیت تاریخی شد»؛ بدین معنا که خداوند پیش از ورود به تاریخ، ردّ حقیقت خویش را در آرزوهای اصیل ایرانیان و ملت‌ها برجای نهاد، و سرانجام در عیسی ناصری، آنچه رؤیا بود را به واقعه بدل ساخت. از این‌رو، این اثر نه

تلاشی برای تطبیق سطحی مفاهیم است و نه کوششی برای تحمیل زبانی بیگانه؛ بلکه ادامهٔ همان حرکت الهیاتی است که در انجیل آغاز شد: دیدار خدا با انسان از رهگذر شریف‌ترین و ژرف‌ترین مفاهیمی که در قلب هر تمدن تکوین یافته‌اند. این‌جا مخاطب ما یونانیان با فلسفه‌شان نیستند، بلکه ایرانیان با میراث معنوی شگفت‌انگیزشان‌اند. مژده همان است، اما زبان اعلام آن، با جانِ شنونده هم‌آواز شده است، چنان‌که حقیقت، نه تنها فهمیده شود، بلکه شناخته و زیسته گردد.

بخش اول: مغان و مسیح نوزاد: نخستین دیدار فراموش‌شده ایران

پُری زمان: آمادگی تمدنی برای ظهور مسیح

کلام خدا می‌فرماید: «امّا زمانی که پُری زمان فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد» (غلاطیان ۴:۴). آنچه کلام «پُری زمان» خواند، تنها لحظه‌ای در تقویم نبود؛ بلکه همگرایی آمادگی تمدنی—فکری، اخلاقی و معنوی—در سراسر جهان باستان بود . در دورانی که مورخان «عصر محوری» می‌نامند، هنگامی که زرتشت در ایران، سقراط و افلاطون در یونان، کنفوسیوس در چین و بودا در هند، یک‌به‌یک قید موهومات و زنجیرهای اسطوره‌ای را گسستند و بشریت را وادار کردند تا بپرسد: ما کیستیم؟ نیکی چیست؟ راستی کدام است؟ چرا رنج می‌کشیم؟ و آیا رهایی ممکن است؟... در آن هنگام، تاریخ سرگردان نبود، در حال همگرا شدن بود.

- فلسفهٔ یونانی ذهن بشر را با مفهوم «لوگوس» (عقل کلّی و نظم هستی) آشنا کرد و ظرفیت اندیشیدن به «کلمهٔ خدا» را پرورش داد.
- اندیشه ایرانی وجدان را از طریق مسئولیت اخلاقی، عدالت کیهانی و امید به پیروزی نهایی خیر بر شر شکل داد.
- ایمان یهودی، خدای شخصی و عهدپایدار را آشکار کرد و انتظار تاریخی برای آمدن مسیحای موعود را زنده نگاه داشت. این انتظار ریشه در وعده‌های آغازین کتاب مقدس داشت: از نخستین نوید نجات در باغ عدن — که «نسل زن» سر مار را خواهد کوبید (پیدایش ۳:۱۵) — تا نبوت‌های پیامبران دربارهٔ مسیحایی که نه تنها قوم اسرائیل، بلکه همهٔ امت‌های جهان را نجات خواهد داد.

این‌ها پاسخ‌هایی پراکنده و موازی نبودند، بلکه پرسش‌هایی هم‌سو و آماده‌ساز بودند که زمینه را برای ظهور پاسخ نهایی فراهم می‌کردند .عیسی ناصری با این سنت‌ها رقابت نکرد—او همه‌ی آنها را به کمال رساند.آنچه زرتشت به آن امید داشت، آنچه فلاسفه جست‌وجو می‌کردند و آنچه پیامبران در انتظارش بودند، نه به‌صورت یک ایده، یک سیستم یا یک اسطوره، که در قالب یک شخص آمد. در او، حقیقت از ذهنی بودن بیرون آمد، عدالت به تعویق نیفتاد و نجات دیگر آرمانی دست‌نیافتنی نماند.پُری زمان زمانی فرا رسید که بشریت آن‌قدر آموخته بود که پرسش‌های درست را بپرسد و تنها آنگاه مسیح می‌توانست با گفتن «من راه و راستی و حیات هستم» پاسخ آن‌ها را بدهد. به زبان دیگرهمان‌گونه که فلسفه یونان، یونانیان را برای دریافت لوگوس آماده کرد، و شریعت موسی، یهودیان را برای آمدن مسیح تربیت نمود، آیین زرتشت نیز با مفاهیمی چون سوشیانت، آشا، نور اهورایی، و فرشکرد، دل ایرانیان را برای شناخت آن حقیقت نهایی که در عیسی مسیح ظهور یافت، آماده ساخت (اما این سه جریان در یک سطح نبودند: ایمان یهودی، وحی مستقیم الهی بود؛ یونان و ایران، بازتاب آن شریعتی بودند که خدا بر دل هر انسانی نگاشته است (رومیان ۲:۱۵)، آنان به‌دنبال پاسخی می‌گشتند برای پرسش‌هایی که شریعت درونی در جانشان برانگیخته بود).

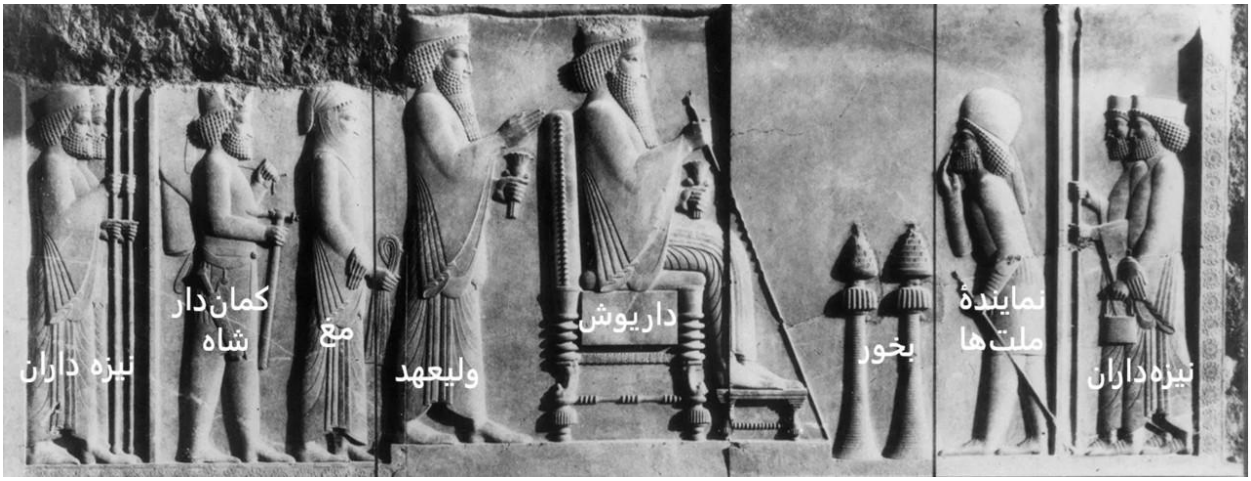
مغان: «پُری زمان» در قالب ایرانی و انقلاب الهیاتی سفر مغان

این همگرایی باشکوه، نخستین بیان ملموس و تاریخی خود را در یک رخداد واحد و نمادین می‌یابد: سفر مغان. کمتر صحنه‌ای کتاب‌مقدسی به اندازه‌ی سفر مغان، خیال ایرانی را به خود جذب کرده است. در روایت مسیحی، تولد عیسی دیدارکنندگانی از دوردست—مردان خردمند، منجمان یا کاهنانی از «مشرق زمین»—را به سوی خود می‌کشاند. برای خواننده غربی، مغان اغلب به‌عنوان خارجی‌هایی عجیب و غریب اما مبهم به نظر می‌رسند. اما برای ایرانیان، آنان چیزی بسیار فراتر هستند: آنان نیاکان ما، اعضای طبقه کاهنی ایران باستان و نخستین نمایندگان جهان ایرانی در داستان انجیل هستند. حضور آنان در انجیل

یک پانویس نیست، یک دعوت الهی است که از همان آغاز داستان مسیحی، مستقیماً به سوی ایران گسیل شده است. در انجیل متی می‌خوانیم: مغانی از مشرق زمین به اورشلیم آمده، گفتند: پادشاه یهود که متولد شده کجاست؟ زیرا ستارهٔ او را در مشرق دیدیم و آمده‌ایم تا او را سجده کنیم. (انجیل متی ۲:۱–۲) این لحظهٔ سجده، که در متی تنها در چند آیه خلاصه شده، چنان ژرف و نمادین بود که برای قرن‌ها خیال هنرمندان غرب را تسخیر کرد. کمتر صحنه‌ای در هنر مسیحی اروپا — از دوران رنسانس در قرن چهاردهم تا دوره باروک در قرن هجدهم، به اندازه «سجده مغان» در نگارگری‌های کلیساها و موزه‌های معتبری مانند نگارخانه ملی لندن تکرار شده است. این تکرارِ چشمگیر، تنها نشان‌دهنده یک علاقه مقطعی نیست، بلکه گواهی است بر اهمیت ژرف الهیاتی و نمادین این رویداد در سنت مسیحیت غرب؛ رویدادی که برای قرن‌ها به عنوان یک سوژه محوری و الهام‌بخش، قلم‌موی بزرگ‌ترین نقاشان اروپایی را به حرکت درمی‌آورد .اما برای بسیاری از مسیحیان ایرانی امروز، داستان مغان حکم کشفی شگفت‌انگیز و گنجی فراموش‌شده را دارد؛ گنجی که بی‌خبر از آن بوده‌اند که این جویندگان باستانی مسیح، در حقیقت نیاکان ایرانی خود آنان بوده‌اند. این بی‌خبری، ریشه در آن دارد که این روایت غنی و هویت‌ساز، هرگز در گفتمان رایج فرهنگی یا مذهبی جامعه ما جایی نداشته است.

مغان چه کسانی بودند؟

آنان چهره‌های حاشیه‌ای یا زینت‌های شاعرانهٔ داستان کریسمس نبودند. مغان، کاهنان زرتشتی ایران باستان بودند: نگهبانان آتش مقدس، آشنایان به اسرار ستارگان، و حافظان نظم دینی و کیهانی. در دربار شاهان—از هخامنشیان تا اشکانیان و ساسانیان—جایگاهی مرکزی داشتند؛ واسطه‌هایی میان آسمان و زمین، میان اهورامزدا و پادشاه. در اندیشهٔ ایرانی، پادشاهی بدون تأیید مغان مشروع نبود، و دین بدون پیوند با قدرت، ناتمام تلقی می‌شد. مغان نه تنها ناظر قدرت، که ضامن قداست آن محسوب می‌شدند.



صحنهای تاریخی از پلکان شمالی آپادانا در تخ تجمشید: شاهنشاه هخامنشی در حال پذیرش یکی از مقامات بلندپایه که با ادای احترام در برابر او خم شده است. شخص دوم ایستاده در پشت سر شاه، یکی از مغانِ (موبد اعظم) است.

از تختجمشید تا گهواره مسیح: انقلاب الهیاتی سفر مغان

اما ناگهان، اتفاقی بی‌سابقه رخ داد. همین مردان—با همهٔ شأن، دانش و نفوذشان—دربار شاهان را ترک کردند و سفری طولانی، ناامن و بی‌تضمین را آغاز نمودند؛ نه برای دیدار پادشاهی مقتدر، که برای سجده در برابر نوزادی بی‌دفاع .آنان از شکوه ایران به فروتنی بیت‌لحم آمدند. در سنت ایرانی، فرّ ایزدی جلالی بود که باید تشخیص داده و به پادشاه اعطا می‌شد. مغان عادت داشتند پشت تخت شاه بایستند و این مشروعیت را ببخشند. اما این‌بار، در برابر کودکی ایستادند که نیازی به فرّ اعطایی نداشت—زیرا خود، سرچشمهٔ آن فرّ بود.

در این‌جا، نه یک تغییر آیینی، بلکه انقلابی ژرف در نظم معنوی جهان رخ می‌دهد:

- آنان که عادت داشتند پشت تخت شاهان بایستند، اکنون با هدایا در دست، در برابر کودکی زانو می‌زنند.
- آنان که خود را واسطهٔ میان اهورامزدا و پادشاه می‌دانستند، اینک پادشاهی را می‌یابند که به هیچ واسطه‌ای میان خدا و انسان نیاز ندارد—زیرا خود، خدا-انسان است.
- آنان که نور را در آتشکده‌ها پاس می‌داشتند، اکنون در چهرهٔ کودکی، نوری ازلی را می‌بینند که آتشِ همهٔ معابد جهان هرگز توان نمایش آن را نداشت.
- آنان که تقدس را به سلطنت می‌بخشیدند، اینک با سلطنتی روبه‌رو می‌شوند که خود سرچشمهٔ هر قداست است.
- و آنان که همواره قربانی‌های آیینی تقدیم می‌کردند، اکنون در برابر برهٔ خدا سر فرود می‌آورند؛ قربانی‌ای که نه پیشکش انسان به خدا، بلکه بخشش خدا به انسان است.

سفر مغان، تنها یک روایت تولد نیست؛ نقطهٔ عطفی کیهانی است
اینجا ایران برای نخستین‌بار اعتراف کرد
نور حقیقی دیگر در کاخ‌ها یا آتشکده‌ها نیست
بلکه در چهرهٔ کسی آشکار شده است که خود گفت
«من نور جهان هستم»

هدایای مغان: الهیات در طلا، کُندر و مُرّ

اما داستان مغان در همین‌جا پایان نمی‌یابد. آنان دست‌تهی نیامدند. انجیل متی با دقت ثبت می‌کند: «و چون به خانه درآمدند، کودک را با مریم مادرش دیدند و به خاک افتاده، او را سجده کردند و خزاین خود را گشوده، هدایای طلا و کُندر و مُرّ به او تقدیم نمودند» (متی ۲:۱۱). این هدایا تصادفی نبودند. در فرهنگ دربار ایرانی، هدیه تنها نشانهٔ احترام نبود، بلکه اعلامیهٔ رسمی از جایگاه و هویت دریافت‌کننده بود. هر هدیه، پیامی الهیاتی داشت؛ هر یک، اعتراف ایمانی بود که در قالب ماده تجسم یافته بود.

طلا — پادشاهی و سلطنت

طلا، فلز پادشاهان بود. در دربار هخامنشیان و اشکانیان، طلا نماد قدرت، شکوه و حاکمیت ابدی بود. با تقدیم طلا، مغان اعلام کردند: این کودک، پادشاه است. نه پادشاهی محلی، بلکه «پادشاه پادشاهان»—عنوانی که خود شاهان ایران به آن مباهات می‌کردند. آنان که در سایهٔ تاج‌وتخت‌های زمینی خدمت می‌کردند، اینک در برابر تاجی ازلی زانو زدند. طلا، اقرار به سلطنت مطلق مسیح بود.

کُندر — الوهیت و کهانت

کُندر، بخوری مقدس بود که تنها در عبادتگاه‌ها و در حضور خدا سوزانده می‌شد. در هیکل اورشلیم، کُندر بخشی از مراسم کهانتی بود؛ عطری که به آسمان بالا می‌رفت و نمادِ دعا، پرستش و حضور الهی بود. با تقدیم کُندر، مغان اعلام کردند: این کودک، مسیح موعود است. او نه تنها شایستهٔ احترام پادشاهان، بلکه شایستهٔ پرستش خداوندگار است. کُندر، اقرار به الوهیت مسیح بود.

مُرّ — رنج، مرگ و دفن

و سپس، مُرّ—هدیه‌ای عجیب برای نوزاد. مُرّ، مادهٔ تلخی بود که برای تدفین مردگان به کار می‌رفت؛ عطری که بر اجساد مالیده می‌شد تا بوی فساد را بپوشاند. چرا مغان مُرّ آوردند؟ زیرا آنان، به نحوی اسرارآمیز، می‌دانستند که این پادشاه خواهد مرد. این کودک در گهواره، مقصدش صلیب بود. مُرّ، پیش‌بینی نبوی از قربانی مسیح بود، اقرار به این‌که او نه برای سلطنت زمینی، بلکه برای فدیه دادن جان خود آمده است. «زیرا پسر انسان نیامد تا خدمت بگیرد، بلکه تا خدمت کند و جان خود را فدیه بسیاری دهد» (مرقس ۱۰:۴۵).

سه پرسش، سه پاسخ

این سه هدیه، سه پرسش بنیادین دربارهٔ مسیح را پاسخ می‌دهند:

—او کیست؟ پادشاه. (طلا)

—او چیست؟ خدا. (کُندر)

—چرا آمده است؟ تا بمیرد. (مُرّ)

در یک لحظهٔ تاریخی، در شبی سرد در بیت‌لحم، رازی عظیم آشکار شد که تا امروز برای بسیاری پنهان مانده است: ایرانیان، پیش از هر ملت دیگری، مسیح را نه به عنوان یک نوزاد، که به عنوان خداوند متجسد شناختند. مغان—کاهنان زرتشتی—هنگامی که در آستانه گهواره زانو زدند، نه بر اساس متون مقدس مسیحی (که هنوز نوشته نشده بود)، نه بر اساس آموزش رسولان (که هنوز برگزیده نشده بودند)، و نه بر اساس سنت کلیسا (که هنوز متولد نشده بود)، بلکه بر اساس مکاشفه مستقیم الهی عمل کردند. ستاره‌ای که دنبال کردند، تنها یک پدیده نجومی نبود؛ ندایی آسمانی بود که مستقیماً به قلب سنت ایرانی سخن می‌گفت.



فروتنی مغان و پرستش مسیح - صحنه بوسیدن پای مسیح با افتادگی و فروتنی عمیق به تصویر کشیده شده است.

اعتراف ایمانی در قالب ماده

هدایای مغان، بیش از نمادها بودند—آنها اعترافات ایمانی در قالب مادی بودند. هر صندوقچه‌ای که گشودند، یک عقیده الهیاتی را اعلام کرد. هر هدیه‌ای که تقدیم کردند، یک حقیقت ابدی را مُهر زد. و این حقیقت، از زبان ایرانیان—نه یهودیان—برای نخستین‌بار در تاریخ اعلام شد. چه عمیق است که خداوند، ایران را برگزید تا نخستین شاهد غیریهودی بر هویت کامل مسیح باشد: پادشاه، خدا، و قربانی. این، میراثی است که هیچ تاریخ‌نویسی نمی‌تواند از ما بگیرد، و هیچ ایدئولوژی نمی‌تواند آن را محو کند. مغان، نیاکان ما، در آن شب در بیت‌لحم، نه تنها هدایا، بلکه ایمان خود را—و ایمان نسل‌های آینده را—در پای مسیح نهادند.

مکاشفه مستقل

اینجا معجزه‌ای مضاعف رخ داد: ایرانیان نه از یهودیت به مسیحیت آمدند، نه از عهدعتیق به عهدجدید گذر کردند. آنها مستقیم از اهورامزدا به عیسی حرکت کردند—مسیری که در تاریخ منحصر به فرد است. مغان نیازی به ترجمه انجیل

به زبان خود نداشتند، زیرا خداوند پیش‌تر حقیقت را در زبان نمادین فرهنگشان نهاده بود. ستاره بیت‌لحم، دری بود که این دو سنت را بی‌واسطه به هم وصل کرد.

افتخار ملی

این واقعیت افتخاری بی‌همتا برای ایران است: ملت ما نخستین ملت غیریهودی بود که:
۱ .مسیح را جست‌وجو کرد (در حالی که رومیان او را رد کردند)
۲ .مسیح را شناخت (در حالی که یونانیان او را مسخره کردند)
۳ .مسیح را پرستید (در حالی که حتی بسیاری از یهودیان او را نپذیرفتند)
در آن شب، ایران نه پیرو که پیشرو بود. نه دنباله‌رو که پیشگام. این جایگاه در تاریخ نجات، حق مسلم فرهنگی شماست که قرن‌ها فراموش شده بود.

چرا فراموش شد؟

پرسش دردناک اینجاست: چرا این داستان باشکوه از حافظه جمعی ایرانیان پاک شد؟ چرا سفر مغان، که نخستین نماد پیوند ایران با مسیح بود، به دست فراموشی سپرده شد؟ پاسخ در چند لایه نهفته است:

لایه سیاسی: تغییر دینِ رسمیِ ایران

پس از اسلام‌آوردن ایران در سدهٔ هفتم میلادی، روایت‌های پیش از اسلام به‌تدریج از مرکزیت به حاشیه رانده شدند. زرتشتی‌گری، که زمانی دین رسمی کشور بود، به اقلیتی کوچک تبدیل شد و خاطرهٔ پیوند ایران با مسیحیت کمرنگ گشت. حاکمان جدید، هویت اسلامی را ترویج کردند و آنچه پیش از اسلام بود، یا نادیده گرفته شد یا در لفافهٔ فرهنگ جدید حل گردید.

لایه مذهبی: نادیده‌گرفتن ریشه‌های ایرانی مغان در غرب

داستان مغان در انجیل متی ثبت شد، اما در غرب، این داستان ریشه‌یابی نشد. کلیسای لاتین‌زبان و یونانی‌زبانِ غرب، نه با زبان پارسی آشنا بود، نه فرهنگ شرق را می‌شناخت، و نه بافت زرتشتی مغان را درک می‌کرد. آنان مغان را بدون زمینه‌های فرهنگی و دینی‌شان دریافتند و به‌تدریج آن را در قالب‌های اروپایی بازتفسیر کردند.آنچه در شرق، سفر کاهنان پارسی به دنبال ستاره بود—نماد جستجوی حقیقت توسط ایرانیان—در غرب به تدریج به «سه پادشاه» تبدیل شد، با تاج‌هایی بر سر و هدایایی در دست. یکی سفیدپوست، یکی آفریقایی، یکی آسیایی؛ اما هیچ‌یک ایرانی نبودند. ریشه‌های زرتشتی، نماد نور، و مفهوم جستجوی حقیقت توسط مشرکانِ حقیقت‌جو، در این بازتفسیر گم شد .این نادیده‌گرفتن، عمدی نبود، بلکه نتیجهٔ فاصلهٔ فرهنگی و زبانی بود.

لایه فرهنگی: گسست ایرانیان از میراث کهن

ایرانیانِ مسلمان‌شده، تحت فشار هویت جدید اسلامی، ارتباط خود را با این میراث کهن تا حد زیادی قطع کردند. هرچند عناصری از فرهنگ پیش از اسلام (مانند نوروز) در فرهنگ ایرانی باقی ماند اما روایت مغان در غبار تاریخ گم شد.برای سده‌ها، ایرانیانِ مسلمان، مسیحیت را دین غرب می‌دانستند، نه میراثی که روزگاری کاهنان خودشان در بیت‌لحم به آن مهر تأیید زده بودند.

اما امروز، ستاره دوباره طلوع می‌کند

در دهه‌های اخیر، با افزایش دسترسی ایرانیان به منابع تاریخی و الهیاتی، و با رشد جنبش‌های مسیحیِ ایرانی در داخل و خارج از کشور، این داستان گمشده دوباره کشف می‌شود. بسیاری از ایرانیانِ مسیحی امروز، خود را ادامه‌دهندهٔ راه مغان می‌دانند—نه به این معنا که به دینی بیگانه گرویده‌اند، بلکه به این معنا که سفری را ادامه می‌دهند که نیاکانشان دو هزار سال پیش آغاز کردند.این داستان گمشده، برای بسیاری از ایرانیانِ امروز، کلید بازگشت به هویتی اصیل است، هویتی که در آن ایران نه در برابر مسیح، بلکه در کنار او می‌ایستد. هویتی که در آن، نور ازلیِ زرتشتی‌گری، پاسخ نهایی خود را در نور جهانِ مسیح می‌یابد.

بخش دوم: پاسخ به آنچه ایران همیشه در انتظارش بوده است

سوشیانت: امیدی که به تاریخ وارد شد

در آیین زرتشتی، وعدهٔ سوشیانت در افق آینده قرار دارد: نجات‌دهنده‌ای که در پایان تاریخ ظهور خواهد کرد تا شر را نابود سازد، مردگان را برخیزاند و جهان را نو کند (فرشکرد). این امید، هستهٔ تفکر رستاخیزی ایران است، ایمانی استوار به پیروزی نهایی راستی. اما مژدهٔ انجیل جسورانه‌تر است: آنچه در انتظار آینده بود، به متن تاریخ آمد. عیسی مسیح نه به عنوان اسطوره، که به عنوان شخصی تاریخی ظاهر شد و با مرگ و رستاخیز خود، سرنوشت شر، مرگ و جهان را از بنیان دگرگون کرد

- بر مرگ پیروز شد: «مرگ در ظفر فرو برده شد» (اول قرنتیان ۱۵:۵۴) .
- او نیروهای شر را خلع سلاح کرد: «ریاست‌ها و قدرت‌ها را خلع سلاح نمود و در صلیب بر آنان ظفر یافت» (کولسیان ۲:۱۵) .
- و وعدهٔ نوسازی آفرینش را نه فقط اعلام، که آغاز کرد: «اینک، آسمان‌های تازه و زمین تازه می‌آفرینم» (اشعیا ۶۵:۱۷). این است تحقق نهایی: «و خدا هر اشکی را از چشمانشان پاک خواهد کرد و دیگر نه مرگ خواهد بود و نه ماتم و نه شیون و نه درد» (مکاشفه ۲۱:۴).

در این چشم‌انداز، مسیح «جایگزین» سوشیانت نیست، بلکه آن امید را از تعلیق آینده بیرون می‌کشد و وارد تاریخ می‌کند نوسازی نهایی هنوز در پیش است، اما سرنوشت آن از پیش تعیین شده است. رستاخیز عیسی اعلام این حقیقت است که پیروزی نهایی خیر دیگر صرفاً وعده نیست، آغاز شده است.

نورِ مجسّم: از آتشِ مقدس تا مسیحِ زنده

در ابتدای انجیل یوحنا، واژه‌های «کلمه (لوگوس)»، «حیات» و «نور» سه مفهوم جداگانه نیستند، بلکه سه نام برای یک حقیقت الهی‌اند. یوحنا به‌روشنی نشان می‌دهد که «کلمه» حامل حیات است و آن حیات، خودِ «نور» است. به همین دلیل، وقتی از «نور» سخن می‌گوید، در واقع همان واقعیت الهی را توصیف می‌کند که با نام «کلمه» معرفی شده است. یوحنا این پیوند را آگاهانه می‌سازد: نوری که «به جهان آمد و هر انسانی را روشن می‌کند»، همان کلمهٔ ازلی خداست که در آغاز با خدا بود. خود عیسی نیز این معنا را روشن‌تر می‌کند، آن‌گاه که می‌گوید: «من نور جهان هستم.» یعنی آن نوری که یوحنا از آن سخن می‌گوید، صرفاً یک مفهوم یا نماد نیست، بلکه شخصی زنده است که در تاریخ ظاهر شده است. از نگاه انجیل، «نور» نوری مخلوق یا مادی نیست، بلکه حضوری الهی، شخصی و حیات‌بخش است؛ نوری که می‌آفریند، آشکار می‌کند و نجات می‌بخشد. به همین دلیل، به‌کاربردن واژهٔ «نور» به‌جای «لوگوس» در پیام انجیل، تأکید بر همان حقیقت از زاویه‌ای دیگر است.

در سنت زرتشت، نور و آتش جایگاهی محوری و قدسی دارند. آتش خودِ خدا نیست، بلکه نشانه‌ای ژرف از حضور اهورامزدا، پاکی مطلق، و حقیقتِ آشکارشده به‌شمار می‌آید. نیایش رو به آتش، نه پرستش عنصر مادی، بلکه جهت‌گیری آگاهانه به سوی راستی است؛ زیرا آتش اشاره‌گر حقیقت است، نه عینِ حقیقت. بدین‌سان، نور در این سنت، همواره در سطح نماد باقی می‌ماند، نمادی والا، اما همچنان غیرشخصی .انجیل یوحنا در این نقطه، ادعایی ریشه‌ای و انقلابی مطرح می‌کند: آنچه پیش‌تر در قالب نشانه شناخته می‌شد، اکنون در تاریخ و در شخصی انسانی تجسّم یافته است .عیسی ناصری آشکارا اعلام می‌کند: "من نور جهان هستم"؛ هر که از من پیروی کند، در تاریکی نخواهد ماند، بلکه نورِ حیات را خواهد داشت» (یوحنا ۸:۱۲).در این‌جا، تحولی بنیادین رخ می‌دهد :نور از قلمرو نماد به قلمرو رابطه قدم می‌گذارد. این نوری که به جهان ما وارد شد، صرفاً روشنایی نبود، بلکه حقیقتِ و حیات مجسّم بود. آنچه سنت ما آن را اَشَا می‌نامد—نظم کیهانی و قانون الهیِ راستی—همین نور بود که به سخن درآمد و گفت: «من راه هستم، حقیقت هستم و حیات هستم.» نوری که می‌تابد، همان حقیقتی است که نجات می‌بخشد.

حقیقت متعالی که در آتش جست‌وجو می‌شد، اینک در چهره، صدا و حیات یک انسان ظاهر شده است. یوحنا این راز را در دیباجهٔ انجیل خود چنین خلاصه می‌کند :نور در تاریکی می‌درخشد، و تاریکی بر آن چیره نشد» (یوحنا ۱:۵). در این افق، مسیح نه صرفاً حامل یا بازتاب‌دهندهٔ نور، بلکه خودِ سرچشمهٔ نور الهی معرفی می‌شود، نوری که نه تنها جهان را روشن می‌کند، بلکه حیات و زندگی جاویدان می‌بخشد .این ادعا در سطح اندیشه باقی نمی‌ماند، بلکه در رویدادی عینی و تاریخی به محک تجربه گذاشته می‌شود. در یوحنا فصل ۹، عیسی با مردی روبه‌رو می‌شود که از تولد نابینا بوده است، تصویری کامل از تاریکی مطلق، محرومیت وجودی، و امید ازدست‌رفته .عیسی با خاک و آب مرهمی می‌سازد، چشمان او را لمس می‌کند و فرمان می‌دهد که در حوض سیلوحا خود را بشوید. مرد اطاعت می‌کند، و برای نخستین‌بار در زندگی، جهان را می‌بیند. اما روایت یوحنا آگاهانه نشان می‌دهد که معجزه به بازگشت بینایی جسمانی محدود نمی‌ماند.

پس از شفا، عیسی بار دیگر او را می‌یابد و پرسشی ژرف‌تر مطرح می‌کند:
آیا به پسر انسان ایمان داری؟ (یوحنا ۹:۳۵).
مردی که اکنون بینایی جسمانی یافته، با بینشی تازه پاسخ می‌دهد:
سرورم، ایمان دارم، و او را پرستش می‌کند (یوحنا ۹:۳۸).

در این رویداد، مسیح به‌عنوان «نور جهان» دو سطح از کوری را هم‌زمان می‌زداید:
۱ .کور جسمانی، با گشودن چشمانی که هرگز ندیده بودند.
۲ .کور روحانی، با آشکار کردن هویت خویش به‌عنوان پسر انسان و خداوند.

شفای نابینای مادرزاد، تمثیلی زنده از مأموریت مسیح است. همان‌گونه که او نور را به چشمان آن مرد بخشید، آمده است تا نور الهی را به جان انسان ببخشد. این روایت نشان می‌دهد که مسیح تنها درمان‌گر بیماری‌ها نیست، بلکه آشکارکنندهٔ حقیقت است؛ کسی که انسان را نه فقط به دیدن جهان، بلکه به شناخت خدای زنده قادر می‌سازد .پیام این متن—به‌ویژه برای جویندگان حقیقت در سنت زرتشتی—روشن است: نوری که قرن‌ها در نشانه‌ها و نمادها جست‌وجو می‌شد، اکنون در تاریخ و در شخصی زنده حضور یافته است. یوحنا شهادت می‌دهد که نور قدم زد. این نور نه برای نفی جست‌وجوی کهن، بلکه پاسخی به پرسشی که ایران قرن‌ها در دل داشت، تا تاریکی جهل، یأس و گناه را بشکافد و انسان را به حیات حقیقی رهنمون کند.

انسان شدن کلمه (نور)
(برگرفته شده از انجیل یوحنا)

درازل، **کلمه (نور)** بود و **کلمه (نور)** با خدا بود و **کلمه (نور)**، خود خدا بود همان در آغاز او با خدا بود و همه چیز به دست او آفریده شد. در او زندگی بود و آن زندگی، **نور** بشریت شد **نوری** که در تاریکی می‌درخشد و تاریکی هرگز بر آن چیره نخواهد شد.
مردی آمد که از جانب خدا فرستاده شده بود؛ نامش یحیی بود. او برای شهادت دادن آمد، برای شهادت بر آن **نور**، تا همه به واسطهٔ او ایمان آورند. او خودْ آن **نور** نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد.آن **نور** حقیقی که به هر انسانی روشنایی می‌بخشد، براستی به جهان می‌آمد. او در جهان بود، و جهان به واسطهٔ او پدید آمد؛ امّا جهان او را نشناخت. او به مُلک خویش آمد، ولی قومِ خودش او را نپذیرفتند. امّا به همهٔ کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نامِ او ایمان آوَرْد؛ آنان که نه با تولدی بشری، نه از خواهشِ تن و نه از خواستهٔ یک مرد، بلکه از خدا تولد یافتند.

کلمه (نور)، انسان شد (خود را در جسم گرفت) و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگریستیم، جلالی شایستهٔ آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی .فردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد ! این است آن که درباره‌اش گفتم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است ". من خود نیز او را نمی‌شناختم، امّا برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر اسرائیل ظاهر شود «. پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که چون کبوتری از آسمان فرود آمد و بر او قرار گرفت.

من خود نیز او را نمی‌شناختم، امّا همان که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم، مرا گفت: "هر گاه دیدی روح بر کسی فرود آمد و بر او بمانْد، بدان همان است که با روح‌القدس تعمید خواهد داد". و من دیده‌ام و شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.

ای فرزندان ایران، ای جویندگان نور
آتشی که در آتشکده می‌سوزد،
و آن سرخی که از آتش بر رخساره‌ات می‌نشیند،
همه سایه‌ای است از نور بی‌پایان او
خورشیدی که در آسمان می‌بینید،
بازتابی است از خورشید حقیقی
که جهان را روشن می‌سازد.

اشایی که می‌جویید — راستی مطلق
در چهره‌ای انسانی متجلی شد
وهومن که می‌ستایید — اندیشه نیک
در ذهن او به کمال رسید
خشترای که می‌خوانید — شهریاری آرمانی —
در پادشاهی آسمانی او محقق شد و با
بازگشت باشکوهش به کمال نهایی خواهد رسید.

سوشیانتِ موعود آمد
نه در آینده‌ای دور
بلکه در تاریخ وارد شد
نه در افسانه‌ها
بلکه در میان ما قدم نهاد.

او فرشکرد را آغاز کرد
آفرینش نو را بنیان نهاد
رستاخیزی که انتظارش را می‌کشیدید
در قیام او از گور آغاز شد
داوری نهایی که منتظرش‌بودید
در صلیب او انجام گرفت.

مغانی از مشرق آمدند
و در آستان گهواره‌اش زانو زدند
طلای پادشاهی‌اش را تقدیم کردند
کُندر الوهیت‌اش را
مرّ رنج و فدایش را.

آنان نخستین نُمادِ اشتیاقِ امت‌ها بودند
که آمدند تا نورِ جهان را بیابند و بپرستند
امروز، همان نور،
این بار نه در گهواره، که در قلب‌های پذیرنده،
به سرزمین ایرانیان می‌درخشد.

اینک اعلام می‌کنیم
نوری که زرتشت از آن سخن گفت
حقیقتی که در گات‌ها جستید
آتشی که در دل‌ها می‌سوزد
همه و همه در یک نام جمع شده‌اند:

عیسی مسیح
نور جهان
راستی مجسم
سوشیانتِ آمده
آفریننده‌ی نو
نجات‌دهنده‌ی بشریت.

هر که تشنهٔ راستی است
بیاید
هر که در جستجوی نور است
بیاندیشد
هر که منتظر نجات‌دهنده‌ای است
بنگرد:

او اینجاست
دیروز آمد
امروز زنده است
فردا بازخواهد گشت.

این است پیام خوش
برای ایران
برای فرزندان کوروش
برای وارثان مغان
برای همه‌ی جویندگان نور در سرزمین آریایی

آمین
بگذار نور حقیقی
بر ایران بتابد
و هر دلی را که می‌طلبد
پر از حضور خود کند.

نوروز: رستاخیز طبیعت و رستاخیز مسیح

نوروز، کهن‌ترین و ژرف‌ترین جشن در فرهنگ ایرانی، تنها یک آیین سنتی برای استقبال از بهار نیست. نوروز نماد زندهٔ پیروزی نور بر تاریکی، زندگی بر مرگ، و نو شدن جهان است. در آیین‌های نوروزی — از خانه‌تکانی و رویش سبزه تا پریدن بر روی آتش و دیدارهای تازه — ما شاهد بازآفرینی نمادین جهان هستیم. طبیعت، پس از خزان و زمستان، دوباره متولد می‌شود؛ و این تولد دوباره، تنها به دنیای گیاهان و حیوانات محدود نمی‌ماند، بلکه جان و روح انسان را نیز فرامی‌خواند تا خود را از کهنگی

و غبار برهاند و تازه شود.این نمادپردازی عمیقاً الهیاتی است. نوروز، در هستهٔ خود، اشتیاق برای رستاخیز را فریاد می‌زند: آرزوی جهانی که در آن مرگ، تباهی و تاریکی شکست نهایی می‌خورند و زندگی، روشنایی و تازگی، چیرگی ابدی می‌یابند. در این معنا، نوروز پیش‌درآمدی فرهنگی و طبیعی برای بزرگ‌ترین رخداد تاریخ رستگاری است :رستاخیز عیسی مسیح از مردگان. در ایمان مسیحی، عید پاک، روز رستاخیز مسیح است. او که در روز جمعه‌الصلیب بر صلیب مرد و در قبر نهاده شد، در سپیده‌دم روز یکشنبه از گور برخاست و پیروزی قطعی خود را بر گناه و مرگ اعلام کرد. مرگ اعلام کرد. این رخداد، تنها یک معجزه در گذشته نیست، بلکه حقیقت بنیادینی است که کل آفرینش را دگرگون می‌سازد. همان‌گونه که در کتاب مقدس نوشته شده است:«همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد» (اول قرنتیان ۱۵:۲۲).اکنون، نوروز در پرتو این حقیقت، معنایی تازه و ژرف می‌یابد:

- نو شدن طبیعت، نمادی است از آفرینش تازه‌ای که با رستاخیز مسیح آغاز شده است (دوم قرنتیان ۵:۱۷).
- جلوس بر سفرهٔ هفت‌سین با نمادهای زندگی و برکت، یادآور ضیافت ملکوت خدا است که در مسیح به همگان پیشکش شده است.
- پیروزی نور بر شب یلدا، پیش‌نمایشی است از پیروزی نور جهان (مسیح) بر تاریکی گناه و مرگ (یوحنا ۱:۵).
- خانه‌تکانی و پاکیزگی، اشاره‌ای است به پاک شدن باطن و تازه‌شدن ذهن توسط روح‌القدس (رومیان ۱۲:۲).

برای یک مسیحی ایرانی، نوروز دیگر صرفاً یک جشن فرهنگی نیست؛ بلکه نوروز نما یا «نشانه» زنده‌ای از وعده‌های خداوند است. آن رستاخیز جهانی که طبیعت هر ساله به صورت نمادین و ناقص می‌کند، در شخص عیسی مسیح به صورت تاریخی، کامل و قطعی به وقوع پیوسته است. نوروز به ما یادآوری می‌کند که آفرینش، برخلاف هر ظاهری، به سوی زنده شدن، نو شدن و شکوفایی در حرکت است؛ زیرا که نخست‌زادهٔ آفرینش نو، از گور برخاسته است (کولسیان ۱:۱۸).
این درک تازه از نوروز، فرصتی بی‌نظیر برای صحبت در مورد ایمان مسیحی در بافتی کاملاً ایرانی فراهم می‌آورد. می‌توان در حین تبریک نوروز، از این نمادهای مشترک — امید به نو شدن، آرزوی پیروزی نیکی، شادی از زندگی — به عنوان پلی برای معرفی کسی استفاده کرد که خود را «رستاخیز و حیات» نامید (یوحنا ۱۱:۲۵). می‌توان گفت: «نوروز بر شما مبارک! این شادی بهار و نو شدن طبیعت، یادآور شادی بزرگ‌تری است که خداوند با رستاخیز عیسی مسیح به تمام بشریت هدیه کرده است: وعدهٔ زندگی نو و رستاخیز نهایی.
تمدن ایرانی، در قلب جشن نوروز، هزاران سال است که اشتیاق خود برای رستاخیز، نور و زندگی نو را نگاه داشته است. مسیحیت این اشتیاق را انکار نمی‌کند، بلکه آن را به کمال می‌رساند و پاسخ نهایی آن را در واقعیت تاریخی رستاخیز عیسی مسیح ارائه می‌دهد. بنابراین، یک مسیحی ایرانی می‌تواند با شادی و عمق بیشتری نوروز را جشن بگیرد؛ نه به عنوان آیینی صرفاً سنتی ، بلکه به عنوان جشنی که نمادهایش در مسیح به حقیقت تبدیل شده‌اند .در نوروز، ما نه تنها نو شدن زمین، که طلوع آفرینش جدید را در مسیح رستاخیز کرده، جشن می‌گیریم.

اَشا: از آرمانِ کیهانی تا چهرهٔ انسانی

در اندیشهٔ زرتشتی، اَشا تنها یک فضیلت اخلاقی نیست؛ بلکه بنیاد هستی است، قانونی کیهانی که ستارگان بر مدار آن می‌چرخند، فصل‌ها در آیینهٔ آن دگرگون می‌شوند، و عدالت بر اساس آن جاری می‌گردد. اَشا، نظمِ راستینِ آفرینش است؛ آن چیزی که باید باشد، آن‌گونه که باید باشد. در گاتاها، زرتشت این نیایش را بر زبان می‌راند: «ای اهورامزدا، مرا راهِ اَشا بیاموز... تا به پیروزیِ اندیشهٔ نیک رهنمون شوم» (یسنا ۲۸:۴). انسان فراخوانده می‌شود تا خود را با این نظم کیهانی هماهنگ سازد، از طریق پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک. اما اَشا همواره بیرونی باقی می‌ماند؛ معیاری که باید به آن نگریست، قانونی که باید از آن پیروی کرد، اما هرگز چیزی که بتوان به طور کامل در خود تجسم داد. انسان می‌تواند اَشا را بشناسد، اما نمی‌تواند آن را به تمامی زیست کند. شکاف میان شناخت و تحقق، میان آرمان و واقعیت، همواره باز می‌ماند. اما این پرسش همواره باقی می‌مانَد:

آیا می‌توان به درستی، راهِ اَشا را یافت؟
و اگر یافتیم، آیا توانایِ گام نهادن در آن را داریم؟

در اینجاست که ادعای عیسی مسیح، همهٔ مرزهای شناخته شده را درمینوردد.
او نمی‌گوید: من راهِ آشا را به تو نشان می‌دهم .
بلکه می‌گوید: «من راه و راستی و حیات هستم.» (یوحنا ۱۴:۶)

تفاوت در همین یک واژه است: «هستم».

در مسیح، آشا دیگر یک مفهوم، یک قانون یا یک آرمانِ دست‌نیافتنی نیست—
بلکه شخص شده است .راستی، در قالب یک انسانِ تاریخی نفس کشید، راه رفت، رنج کشید و محبت کرد.
عیسی تنها معلمِ راستی نبود؛ او خودِ راستیِ مجسَّم بود — تجسّمی زنده و کامل از همان نظم کیهانی که زرتشت از آن سخن می‌گفت .در مسیحیت، آشا — از طریق روح‌القدس — با انسان همسو می‌شود. راستی دیگر قانونی بیرونی نیست که باید به آن دست یافت، بلکه حضوری درونی است که از طریق ایمان به مسیح، در جان ساکن می‌گردد. عیسی وعده داد: «راستی را خواهید شناخت و راستی شما را آزاد خواهد ساخت» (یوحنا ۸:۳۲). این آزادی نه از طریق تلاش انسانی، بلکه از طریق پذیرش کسی که خود راستی است، حاصل می‌شود. «زیرا شریعت به‌وسیلهٔ موسی داده شد، امّا فیض و راستی به‌وسیلهٔ عیسی مسیح آمد» (یوحنا ۱:۱۷). در او، آشا از قلمرو قانون به قلمرو رابطه قدم می‌گذارد؛ از تلاش بیرونی به تحول درونی؛ از آرمانی دست‌نیافتنی به هدیه‌ای دریافت‌شده. مسیح نه جایگزین آشا، بلکه تحقق نهایی آن است — راستی‌ای که دیگر نه در آسمان‌ها، بلکه در میان ما ساکن شده است.

کوروش پادشاه پارس؛ مسیح، پادشاهِ پادشاهان

در میان نمادها و شخصیتهای تاریخی ایران، کوروش بزرگ جایگاهی بیهمتا دارد؛ نه تنها به عنوان بنیانگذار امپراتوری هخامنشی، بلکه به عنوان الگویی از حکمرانی عادلانه، احترام به ادیان و فرهنگهای گوناگون، و آزادسازی اسیران. کتاب مقدس نیز او را به شکلی بیمانند گرامی داشته و حتی او را «مسح شده خداوند» (ماشیَح) خوانده است — عنوانی که معمولاً تنها برای پادشاهان و کاهنان قوم اسرائیل به کار میرود. در کتاب اشعیا نبی، خداوند خطاب به کوروش میفرماید: *»خداوند به مسح شدهٔ خود، کوروش، می‌گوید: ... من تو را به نام خوانده‌ام، هر چند مرا نشناخته‌ای* اشعیا ۴۵:۱، ۴.این اشارهٔ شگفت‌انگیز، کوروش را در طرح نجات و رستگاری الهی قرار می‌دهد. او به عنوان ابزاری در دست خداوند، نقش تاریخی محوری ایفا کرد: فروپاشی امپراتوری بابل، پایان تبعید یهودیان، و صدور فرمان بازسازی معبد اورشلیم (عزرا ۴-۱:۱). بدین ترتیب، کوروش مسیر را برای تداوم داستان پیامبری قوم اسرائیل و آماده‌سازی زمینه برای آمدن مسیح موعود هموار ساخت. از این منظر، ایران و پادشاه آن، نه حاشیه، که بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ نجات هستند.اما آن *مسح* الهی که به کوروش اعطا شد، ماهیتی موقتی و زمینی داشت. او یک رهبر سیاسی بود که آزادی فیزیکی و احیای آیینی را ممکن ساخت. مأموریت او اگرچه حیاتی، اما ناتمام بود. آزادی‌ای که او به ارمغان آورد، محدود به قلمروی جغرافیایی و تاریخی خاص باقی ماند. معبدی که او اجازهٔ بازسازی آن را داد، سنگی و فانی بود.در الهیات مسیحی، کوروش به عنوان «سایه» یا «نماد» از پادشاه موعود در نظر گرفته می‌شود. همان‌گونه که سایه، واقعیتی را از دور نشان می‌دهد اما خود آن واقعیت نیست، نقش کوروش نیز اشاره‌ای است به پادشاهی که فراتر از زمان و مکان خواهد آمد. کوروش ملت‌ها را زیر یک امپراتوری متحد کرد؛ مسیح، قوم خدا را از هر قوم و ملتی فرا می‌خواند. کوروش اسرائیل را از اسارت بابل رهانید؛ مسیح، بشریت را از اسارت گناه و مرگ. کوروش معبدی از سنگ را بازسازی کرد؛ مسیح، معبد زندهٔ بدن خویش را بر پا ساخت، و اکنون هر ایماندار، به یمن سکونت روح‌القدس، معبد زندهٔ خداست. کلیسا، گردآمده از این معابد زنده، تجسم هماهنگ معبد روح‌القدس در جهان است.

مسیح: تحقق نهاییِ پادشاهی

عیسی مسیح، در منش و مقام خود، هم تداوم و هم تکامل نقش کوروش را نمایان می‌سازد. او درست مانند کوروش، بیگانگان (امتها) را به جمع قوم خدا دعوت می‌کند. اما پادشاهی او «از این جهان نیست». او نه با شمشیر، که با قربانی شدن بر صلیب بر تاریکی پیروز می‌شود. فرمان او آزادی از اسارتی عمیق‌تر — اسارت درونی گناه — است. عنوان «پادشاه پادشاهان و رب‌الارباب» که به مسیح داده می‌شود، عروج نهایی مفهوم پادشاهی را نشان می‌دهد: او بر تمامی قدرت‌های زمینی و آسمانی حاکمیت مطلق دارد. برای مسیحیان ایرانی امروز، این تداوم معنایی ژرف دارد. ایمان به مسیح به معنای کنار گذاشتن میراث

کوروش نیست، بلکه *تحقق* آن میراث در والاترین سطح ممکن است. کوروش نمونهٔ اعلای عدالت، مدارا و حکمرانی نیک در تاریخ ایران بود. مسیح، تحقق نهایی همان عدالت الهی، مدارای رحمت‌آمیز خدا با گناهکاران، و حکمرانی نیکوی پادشاهی خداست که هرگز زوال نمی‌پذیرد. ایرانی که به مسیح ایمان می‌آورد، می‌تواند با افتخار به کوروش به عنوان پیش‌درآمدی الهی در تاریخ میهن خود بنگرد، و در همان حال، وفاداری نهایی خود را به پادشاهی مسیح کند که کوروش تنها سایه‌ای از جلال او بود. بنابراین، از منظر یک الهیات بومی ایرانی، کوروش و مسیح در یک تداوم نبوی قرار می‌گیرند. کوروش، «مسح‌شدهٔ خداوند» برای انجام کاری خاص در تاریخ، راه را برای آمدن «مسح‌شدهٔ نهایی» — عیسی مسیح — هموار کرد. ایمان به مسیح، پایان داستان ایران نیست، بلکه کشف ژرف‌ترین لایهٔ معنایی آن است: اشتیاق دیرینهٔ این تمدن برای عدالت، آزادی و حکمرانی نیک، که در یک پادشاه الهی — هم کاملاً ایرانی در زمینهٔ تاریخی‌اش، و هم کاملاً جهانی در دامنهٔ رستگاری‌اش — به کمال می‌رسد.

کوروش بزرگ (پادشاه پارس)	عیسی مسیح (پادشاه پادشاهان)
پادشاهی زمینی :بر امپراتوری پارس حکومت می‌کرد. تاج‌دارِ تخت‌نشین	پادشاهی آسمانی :بر تمام هستی و قلب‌ها حکومت می‌کند تاج‌دارِ صلیب‌نشین
آزادی جسمانی :اسیران یهودی را از بابل رهانید.	آزادی روحانی :بشریت را از بند گناه و مرگ رهانید.
عدالت نسبی :قوانینی برای مدیریت امپراتوری وضع کرد.	عدالت مطلق :داور زنده و عادل جهان است.
فرمان بر سنگ :منشور حقوق بشر بر استوانه‌ای گلی.	فرمان در جان :قانون محبت بر قلب‌های انسان.
سلطنت موقت :با مرگش پایان یافت.	سلطنت ابدی :با رستاخیزش تا ابد پایدار است.

پُل چینوَد و داوری نهایی: از امتحان به بخشش

در الهیات زرتشتی، پُل چینوَد (Chinvat Bridge) یکی از مهیب‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین تصاویر سرنوشت انسان است. این پل، گذرگاهی است میان این جهان و جهان دیگر؛ پلی که هر روحی پس از مرگ باید از آن عبور کند. برای نیکان، این پل به پهنای یک میدان گسترده می‌شود و عبور از آن آسان است؛ اما برای بدکاران، به باریکی تیغ تیز می‌گردد و روح از آن به ورطهٔ دوزخ سقوط می‌کند. در این تصویر، ترس و عدم‌قطعیت نهفته است: آیا من از این پل عبور خواهم کرد؟ آیا اعمال نیک من کافی است؟ آیا سنگینی گناهانم مرا به پایین خواهد کشید؟ این پرسش‌ها، وجدان اخلاقی را بیدار نگه می‌دارند، اما آرامشی نهایی نمی‌بخشند. پل چینوَد، نمادی از عدالت مطلق است—اما عدالتی که انسان را در حالت انتظار و دلهره باقی می‌گذارد.

اینجاست که ادعای عیسی مسیح، تحولی بنیادین در مفهوم داوری و نجات ایجاد می‌کند. او نمی‌گوید: «من به شما نشان می‌دهم چگونه از پل عبور کنید.» او می‌گوید: «من راه هستم... هیچ‌کس جز از راه من نزد پدر نمی‌آید» (یوحنا ۱۴:۶). مسیح خود پل است—نه امتحانی که باید از آن گذشت، بلکه شخصی که باید به او اعتماد کرد. او میان خدا و انسان ایستاده و دست هر دو را گرفته است؛ زیرا او هم خدای کامل است و هم انسان کامل. در او، داوری از قلمرو ترازوی اعمال به قلمرو بخشش و فیض منتقل می‌شود. کتاب‌مقدس اعلام می‌کند: «پس اکنون هیچ محکومیتی برای آنانی که در مسیح عیسی هستند، نیست» (رومیان ۸:۱). این بدان معناست که داوری نهایی، برای کسانی که به مسیح ایمان آورده‌اند، از آینده به گذشته منتقل شده است—داوری بر صلیب انجام شد، و مسیح آن را بر دوش خود کشید.

عیسی خود این حقیقت را چنین بیان کرد: «هر که سخن مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و به داوری نخواهد رسید، بلکه از مرگ به حیات منتقل شده است» (یوحنا ۵:۲۴). توجه کنید: «منتقل شده است»—نه خواهد شد، بلکه هم‌اکنون. پل دیگر آزمونی در آینده نیست؛ بلکه شخصی است که اکنون می‌توان به او تکیه کرد. ایمان به مسیح یعنی عبور از پل چینوَد—نه با تکیه بر اعمال خود، بلکه با تکیه بر کسی که خود پل، راه و نجات است. این، تحول از ترس به اطمینان، از امتحان به بخشش، و از عدم‌قطعیت به وعدهٔ محکم است.

عیسی: معشوقِ آشکارشدهٔ شعر پارسی

هیچ تمدنی به اندازهٔ ایران، اشتیاق روح انسان را چنین عریان و صادقانه در شعر فریاد نزده است. شعر پارسی نه سرگرمی است و نه آرایه؛ الهیاتِ جانِ زخمی است. از رومی و حافظ تا عطار، سعدی و نظامی، یک حقیقت تکرار می‌شود: دل ایرانی

در جست‌وجوی معشوق است که هم غایب است و هم حاضر، هم دست‌نیافتنی و هم نزدیک، هم می‌سوزاند و هم شفا می‌دهد. رومی این اشتیاق را با ناله‌ای آغاز می‌کند که به امضای فرهنگ ما بدل شده است.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند»
«از جدایی‌ها شکایت می‌کند

این ناله، فریاد روحِ جداافتاده از مبدأ خویش است؛ همان اندوهی که کتاب‌مقدس آن را «نالهٔ آفرینش» می‌نامد که در انتظار رهایی است (رومیان ۸:۲۲). رومی به‌روشنی می‌داند که این جدایی تصادفی نیست؛ انسان از جایی بریده شده که به آن تعلق دارد.

حافظ، این اشتیاق را از سطح فردی به سطح کیهانی می‌برد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد»
«عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

برای حافظ، آفرینش نه با قانون، که با جمال آغاز شد؛ نه با حکم، که با عشق .این دقیقاً همان جایی است که شعر پارسی به آستانهٔ انجیل می‌رسد، جایی که »نور حقیقی «به جهان می‌آید (یوحنا ۱:۹). اما حافظ هرگز نمی‌تواند بگوید این جمال کجاست .نور را می‌بیند، اما هنوز چهره ندارد.

عطار یک گام جلوتر می‌رود و بهای این دیدار را آشکار می‌کند

چون تو را عشق آمد، عقل رفت»
«چون تو را عقل آمد، عشق رفت

عطار می‌فهمد که این معشوق با محاسبه و کنترل به‌دست نمی‌آید. عشق، تسلیم می‌طلبد؛ مرگِ منِ کهنه را می‌طلبد. این همان حقیقتی است که مسیح بعداً با زبانی دیگر گفت: «هر که جان خود را از دست بدهد، آن را خواهد یافت.

سعدی، نتیجهٔ این تسلیم را چنین وصف می‌کند

بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم، چه دهم دام به دام

آزادی‌ای که سعدی از آن سخن می‌گوید، آزادی سیاسی یا اجتماعی نیست؛ آزادی وجودی است—رهایی از اسارت خودجهان، و حتی دینِ بی‌جان. اما سعدی نیز مانند دیگران، این آزادی را توصیف می‌کند، نه محقق

و نظامی، عشق را نه احساس، بلکه سفر می‌بیند

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست
ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا کراست؟

اینجا شعر فارسی به اوج می‌رسد: اشتیاق صعود، دیدار، اتحاد. اما پرسش نظامی همچنان باز می‌ماند: تماشاگر کیست؟ مقصد کجاست؟

و این جست‌وجو تنها به عشق محدود نمی‌ماند:
فردوسی سی سال در پی پادشاه آرمانی گشت—قدرتی بی‌نقص همراه با عدالت مطلق. اما رستم قربانی تراژدی شد، سیاوش شهید گشت، و کیخسرو ناپدید. پادشاه کامل باید هم پیروز باشد هم قربانی—و فردوسی او را نیافت، چون هنوز نیامده بود.
عراقی در «لمعات» از جمالی الهی نوشت که جان را می‌رباید: «هر که نظری به آن افکند، اسیر می‌شود.» اما این جمال در استعاره محبوس ماند.
شبستری در «گلشن راز» پرسید: «راه چیست؟ راهرو کیست؟ مقصد کجاست؟» و از باغ گل سری—نماد بهشت گمشده—سخن گفت، اما راه در ابهام ماند.
در نقطه‌ای دیگر، خیام ایستاده است؛ نه با سرود عارفانه، بلکه با تردیدی فلسفی. او می‌خواهد یقین داشته باشد، اما در گرداب پرسش‌های وجودی گرفتار می‌ماند:

نه دانم که چرا آمدنم بود و رفتنم. رباعیات او فریاد انسانی است که پاسخی می‌جوید، نه تسلی‌ای موقت. درست همان‌گونه که مولوی با شور عرفانی می‌پرسد: «از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟»، خیام نیز با زبانی شک‌آلود و ژرف‌نگر همان پرسش را تکرار می‌کند — اما پاسخی که می‌یابد، سکوت هستی است، نه نوای یقین.

هر یک از اینان بخشی از معمای بزرگ روح انسان را در دست داشتند :فردوسی عدالت و قدرت، عراقی جمال و جاذبه، شبستری راه و مقصد، خیام معنا و یقین—و همراه با مولوی، حافظ، عطار، سعدی و نظامی، فریاد واحد و چندآوایی ایران را ساختند: فریاد روحی که از مبدأ خویش جدا افتاده و در انتظار بازگشت است.

پاسخ انجیل: معشوق، چهره گرفت

ادعای مسیحیت دقیقاً در همین نقطه وارد می‌شود، نه زودتر و نه دیرتر. انجیل نمی‌گوید شعر اشتباه می‌کرد؛ می‌گوید شعردرست می‌دید، اما هنوز کامل نمی‌دید.

آن معشوق که رومی در فراق او نای می‌نواخت،
آن جمالی که حافظ در ازل از تجلی‌اش مست شد،
آن شعله‌ای که عطار جان را در آتشش گداخت،
آن آزادی‌ای که سعدی در بندگی‌اش یافت،
و آن صعودی که نظامی به سویش پرواز کرد—

آن پادشاهی که فردوسی در سراسر شاهنامه در جست‌وجویش بود،
آن جمالی که عراقی در لمعات جان را اسیرِ درخشش آن دید،
آن راهی که شبستری در گلشن راز از آن پرسید،
و آن یقینی که خیام و مولوی با تمام وجود در پی‌اش بودند—

همه در مسیح چهره گرفتند.

در او، معشوق دیگر استعاره نیست.
دیگر پشت پردهٔ شعر پنهان نمی‌ماند.
او سخن می‌گوید، راه می‌رود، دست می‌گیرد، می‌بخشد—
اشتیاق به حضوری که هم قدرت دارد و هم محبت، و برای محبت، تا صلیب پیش می‌رود.
هم عدالت است و هم جمال، هم می‌میرد و هم باقی می‌ماند.

آن نای رومی که از فراق می‌نالد، در کلام مسیح به وصال می‌رسد: «اینک من تا ابد با شماام» (متی ۲۸:۲۰).

آن جمال ازلی که حافظ را مست کرد، در چهره‌ی او تجسم می‌یابد: «ما جلالش را دیدیم... پر از فیض و راستی» (یوحنا ۱:۱۴).
آن آتش عطار که جان را می‌گداخت، در وعده‌ی او تعمیدی از آتش می‌شود: «او شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد» (متی ۳:۱۱).
آن آزادی سعدی در بندگی، در دعوت او آرامش می‌یابد: «بیایید نزد من... تا آرامی بیابید» (متی ۱۱:۲۸).
و آن صعود نظامی به سوی معشوق، در وعده‌ی او تحقق می‌بیند: «اگر برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید» (یوحنا ۱۲:۳۲).

اگر شعر، عشق را آتش می‌خواند، مسیح نشان می‌دهد که این آتش جان‌فشانی است: «محبتی بزرگ‌تر از این نیست...» (یوحنا ۱۵:۱۳).
اگر شعر، جز عشق را پناه نمی‌بیند، مسیح خود را پناهگاه می‌نامد: «نزد من بیایید... من شما را آرامش خواهم بخشید» (متی ۱۱:۲۸).
اگر شعر در جست‌وجوی معشوقی دست‌نیافتنی است، مسیح دست خود را دراز می‌کند: «هر که نزد من آید، او را بیرون نخواهم کرد» (یوحنا ۶:۳۷).

جمالی که عراقی توصیف می‌کند، در صلیب عیان می‌شود؛ نه جمالِ صورت، بلکه جمالِ محبتی که تا مرگ پیش می‌رود.

و به یأس خیام و مولوی چنین پاسخ داده می‌شود: «در خانهٔ پدر من منازل بسیار است... من می‌روم تا جایی برای شما آماده کنم» (یوحنا ۱۴:۲). یقینی که بر رستاخیز استوار است، نه بر حدس. در مسیح، پادشاهی که هم قدرت دارد و هم عدالت، هم می‌میرد و هم باقی می‌ماند، رخ می‌نماید. او همان شاه آرمانی است که شاهنامه جست‌وجویش را آغاز کرد.

در مسیح، اشتیاق شعر، از محدوده‌ی تمنا به وادی تماس وارد شد. او همان معشوقی است که پیش از پایه‌گذاری جهان «ما را برگزید» (افسسیان ۱:۴) – همانگونه که حافظ از پرتو ازلی او سرود. عشقِ آتشینی که شعر آن را توصیف می‌کند، در او «خود را فدا کرد» (غلاطیان ۲:۲۰). و پناهگاهی که حافظ جستجو می‌کرد، در او «دژ مستحکم و پناهگاهی قدرتمند» (اشعیا ۲۵:۴) شد.بدین‌سان، مسیح تکمیل‌کننده‌ی مکاشفه‌ی ناتمام شعر فارسی است. شعر، سؤالِ ژرف روح بشر را با زیبایی بی‌نظیری می‌سراید، و انجیل، پاسخ آن سؤال را در یک نام، یک چهره و یک واقعه‌ی تاریخی عرضه می‌کند: عیسی مسیح. در او، استعاره به تاریخ، و اشتیاق به وصال تبدیل می‌شود.

بخش سوم: بازگشت به آغوش پدر

ایمان به مسیح مصلوب شده به معنای کنار گذاشتن هویت ایرانی نیست، بلکه کشف عمیق‌ترین لایه‌ی آن است. عیسی، آن مرد ناصری، به فرهنگ ما نزدیک‌تر از آن تصویر بیگانه و وارداتی‌اش است. نخستین کسانی که او را به عنوان خداوند شناختند، ایرانیان بودند—همان مغان .پذیرش مسیح، ادامه‌ی راه ناتمام نیاکان ماست؛ بازگشت به آغوش پدر و به خانه‌ای که همیشه در انتظارمان بود .پیروی از مسیح یعنی بازگشت به ریشه‌های عمیق‌تر فرهنگ خودتان. یعنی ادامه دادن به سفری که نیاکان شما آغاز کردند اما به دلیل قرنها دخالت‌های سیاسی و مذهبی ناتمام ماند.

از غریبگی به فرزندی

انجیل یوحنا می‌گوید: اما به هرکه او را پذیرفت، قدرت داد که فرزندان خدا گردند، یعنی به آنانی که به نام او ایمان آوردند. (یوحنا ۱:۱۲) شاید شما سال‌هاست احساس غریبگی می‌کنید و هرگز احساس تعلق نکرده‌اید. شاید فکر می‌کنید خدا دور، سرد و قضاوتگر است .عیسی مسیح می‌گوید: تو دیگر غریبه نیستی. تو فرزند من هستی. تو به خانواده من تعلق داری بازگشت مغان فقط یک داستان تاریخی نیست. این یک دعوت دائمی است—دعوت به بازگشت به خانه، به آغوش کسی که همیشه منتظر شما بوده است. «آنانی که خداوند را جستجو می‌کنند او را خواهند یافت.» این متن نوشته شده است تا نشان دهد

عیسی مسیح، تحقق‌بخش آرزوهای دیرین ایران است و تا ایمان آورید که عیسی همان ’مسیح‘، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.

و اکنون: این تحقق چگونه به زندگی شما می‌آید؟ — هدیهٔ روح‌القدس
همهٔ اینها باشکوه است.
اما این سوشیانتِ آمده، این نورِ مجسم که دو هزار سال پیش در تاریخ گام نهاد، امروز چه نسبتی با من دارد؟
چگونه آن نور می‌تواند در جان من بتابد؟
چگونه راستیِ مطلق، در دلِ انسانِ فانی خانه می‌کند؟

پرسش، درست است.
و پاسخ با یک چرخش آغاز می‌شود: توبه

توبه نه صرفاً پشیمانی، بلکه بازگشت است—بازگشت از تاریکی به سوی نور، از ز تکیه بر خویشتن به سوی صلیب. همان‌گونه که دعوت به آشا، دعوت به همسویی با راستی کیهانی بود، مسیح نیز ندا داد: «توبه کنید و به انجیل ایمان آورید» (مرقس ۱:۱۵). این بازگشت، آستانهٔ ورود به ملکوت خداست.
اما ملکوت تنها یک اعلان بیرونی نیست؛ باید در درون انسان تحقق یابد. اینجاست که رازِ دگرگونی آشکار می‌شود: روح‌القدس.

اگر در سنت کهن،
نور اهورایی جهان را روشن می‌کرد،
روح‌القدس ژرفای جان انسان را روشن می‌سازد.

اگر آشا نظم و راستی کیهانی بود،
روح‌القدس توانِ زیستن در راستی را در وجود انسان پدید می‌آورد.

اگر فروهر نماد هدایت ایزدی بود،
روح‌القدس خودِ حضور هدایت‌گر خداست، نه نماد، بلکه شخص خداست که در جان مؤمنان ساکن می‌شود،
و آنان را به تمام راستی رهنمون می‌سازد (یوحنا ۱۶:۱۳)،

روح‌القدس از آسمان فرود آمد تا در دل انسان ساکن شود. عیسی وعده داد:
من از پدر خواهم خواست و او تسلی‌دهنده‌ای دیگر به شما خواهد داد که تا ابد با شما بماند، یعنی روح راستی (یوحنا ۱۴:۱۶–۱۷).

این روح راستی:
در اندوه، تسلی‌بخش است؛
در ضعف، توان‌بخش است؛
و مهر فرزندخواندگی خدا بر جان مؤمن.

تحقق آرمان‌ها با آمدن مسیح در تاریخ آغاز شد؛
تحقق آن آرمان‌ها در زندگی ما، با آمدن روح‌القدس در درون ما کامل می‌شود.

دو هزار سال پیش، ستاره‌ای در مشرق افروخته شد تا جویندگان را به سوی کودک بیت‌لحم راهبری کند.
امروز، همان نور در حافظهٔ تاریخی ما می‌درخشد—نه برای افتخار صرف، بلکه برای دعوت.

دعوت به بازگشت.
نه به گذشته‌ای اسطوره‌ای،
بلکه به خانهٔ پدری.

ای فرزندان ایران،
آنچه در نماد جستید،
آنچه در شعر سرودید،
آنچه در تاریخ شما جاری بود
در او تحقق یافت.

نور، جسم پوشید.
راستی، سخن گفت.
راه، خود به استقبال آمد

و اینک حیات—
نه تنها وعده‌ای برای فردا،
که حقیقتی است امروز؛
نه تنها جاودانه،
که اکنون آغاز شده است.
حیاتِ در نور.
حیاتِ در او.

امّا اینها نوشته شد
تا ایمان آورید
که عیسی همان مسیح است،
پسر خدا،
و تا با این ایمان،
در نام او—
که حیات است، که نور است، که راه است—
حیات داشته باشید،
حیات ابدی،
حیات حقیقی،

آمین.

سخن پایانی: الهیات مسیحِ مغان
برای پرهیز از هرگونه سوءتفاهم، لازم است تأکید کنیم که این کتاب تأیید آیین زرتشتی به عنوان راهی برای نجات نیست. رویکرد ما در این صفحات، الگویی سه‌گانه دارد که ریشه در سنت رسولان مسیح دارد:

۱. تأیید: آنجا که مفاهیم زرتشتی بازتاب‌دهندهٔ آرزوهای اصیل انسانی برای نور، حقیقت، نجات و نوشدن هستند—آرزوهایی که با «بذرهای کلمه» (Logos Spermatikos) و شریعت نوشته‌شده بر دل هر انسان (رومیان ۲:۱۵) همخوانی دارند—آن مفاهیم به عنوان پیش‌بینی‌هایی راستین تأیید می‌شوند. این به معنای تأیید زرتشتی‌گری به عنوان یک نظام نجات‌بخش نیست، بلکه به رسمیت شناختن این حقیقت است که پرسش‌های آن واقعی هستند، و خدایی که ابدیت را در دل هر انسانی نهاده (جامعه ۳:۱۱)، جان‌های پارسی را بی‌شاهد رها نکرده است (اعمال ۱۴:۱۷).

۲ .**اصلاح**: آنجا که مفاهیم زرتشتی دچار کاستی‌اند— دوگانگی خیر و شر، نجات بر اساس اعمال، تصور غیرشخصی از خدا، عدم تجسم خدا، عدم وجود گناه نخستین (طبیعت گناه الود) و باقی گذاشتن داوری نهایی در هاله‌ای از ابهام—آن مفاهیم اصلاح می‌شوند. این اصلاح از منطق انجیل سرچشمه می‌گیرد و به آنچه زرتشتی‌گری از درون خود قادر به حل آن نیست، پاسخ می‌دهد.

۳ .پاسخ: آنجا که مفاهیم زرتشتی به فراسوی خود اشاره دارند—نور، حقیقت، منجی—در مسیح به پایان راه خود می‌رسند. این جایگزینی نیست، بلکه رسیدن است: پاسخی به پرسش‌هایی که آن سنت می‌توانست مطرح کند اما پاسخی برایشان نداشت، و تحقق همان چیزی که نمادها همواره در جست‌وجویش بودند.

جدول جامع: پاسخ به انتظارات و آرمان‌های زرتشتی: تجلی مفاهیم آیین زرتشت در عیسی مسیح

بخش اول: مفاهیم آخرالزمانی و مسیحایی

مفهوم ایرانی/زرتشتی	آرزو و انتظار زرتشتی	پاسخ در عیسی مسیح	شواهد کتاب مقدس
سوشیانت (Saoshyant) - منجی موعود	نجات‌دهنده‌ای که در آخرالزمان ظهور می‌کند تا: (۱) اهریمن و شر را نابود کند، (۲) مردگان را برخیزاند، (۳) جهان را از طریق فرشکرد نو سازد، (۴) داوری نهایی را اجرا کند.	عیسی: (۱) بر مرگ غلبه کرد و قیام کرد، (۲) قوای شیطانی را در صلیب شکست داد، (۳) وعده آسمان و زمین جدید داد، (۴) به عنوان داور عادل برخواهد گشت. تفاوت کلیدی: سوشیانت انتظار آینده است؛ مسیح آمده، کار را انجام داده و باز خواهد گشت.	«مرگ در ظفر فرو برده شد» (۱ قرنتیان ۱۵:۵۴)؛ «او قوت‌ها و ریاست‌ها را خلع سلاح کرد» (کولسیان ۲:۱۵)؛ «آسمان‌های تازه و زمین تازه می‌آفرینم» (مکاشفه ۲۱:۱).
فرشکرد (Frashokereti) - نوسازی نهایی جهان	تجدید و پاکسازی کامل کیهان، بازگشت آفرینش به حالت کامل اولیه، پایان تاریخ و آغاز دوران جاودانگی.	در مسیح، فرشکرد آغاز شده است: (۱) رستاخیز او «نوبر» آفرینش جدید است، (۲) هر مؤمن «خلقت تازه» می‌شود، (۳) تکمیل نهایی در بازگشت او	«اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه است» (۲ قرنتیان ۵:۱۷)؛ «اینک همه چیز را نو می‌سازم» (مکاشفه ۲۱:۵).

		خواهد بود. آسمان جدید و زمین جدید پدیدار خواهد شد (مکاشفه ۴-۱:۲۱).	
رستاخیز مردگان	در پایان زمان، همه مردگان برخواهند خاست برای داوری نهایی.	مسیح نخستین کسی است که از مردگان برخاست و وعده رستاخیز همگانی را می‌دهد. رستاخیز او تضمین رستاخیز ماست.	«مسیح از مردگان برخاسته، نوبر خفتگان شده است» (۱ قرنتیان ۱۵:۲۰)؛ «من رستاخیز و حیاتم» (یوحنا ۱۱:۲۵).

بخش دوم: مفاهیم نورشناختی و کیهانی

مفهوم ایرانی/زرتشتی	آرزو و انتظار زرتشتی	پاسخ در عیسی مسیح	شواهد کتاب مقدس
نور ازلی	نور به عنوان نماد حضور اهورامزدا، پاکی، حقیقت و نظم کیهانی. آتش مقدس در آتشکده‌ها نماد این نور است.	عیسی خود را نور جهان می‌نامد - نه نماد نور، بلکه نور متجسم. او نوری است که تاریکی بر آن چیره نمی‌شود و در قلوب مؤمنان ساکن می‌شود.	«من نور جهانم؛ کسی که از من پیروی کند در تاریکی راه نخواهد رفت» (یوحنا ۸:۱۲)؛ «آن نور حقیقی که به هر انسانی روشنایی می‌بخشد، براستی به جهان می‌آمد» (یوحنا ۱:۹)
آتش مقدس	آتش همیشگی در آتشکده به عنوان نماد حضور دائمی خدا و وسیله پاکسازی.	مسیح خود آتش مقدس است. او با روح‌القدس و آتش تعمید می‌دهد. نیازی به آتش نمادین نیست - خود او پاک‌کننده و نورافکن است.	«او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد» (متی ۳:۱۱)؛ «خدای ما آتشی فروزان است» (عبرانیان ۱۲:۲۹)
فرّ/فروهر (Farr/Farvahr) جلال الهی	تجلی نور آسمانی و جلال ایزدی که به پادشاهان و افراد برگزیده برای هدایت اعطا می‌شود. موبدان فرّ را به شاهان می‌بخشیدند.	مسیح منبع فرّ است، نه دریافت‌کننده آن. او «پرتو جلال خدا و نقش ذات او» است. موبدان در برابر او زانو زدند زیرا فهمیدند او نیازی به فرّ اعطایی ندارد.	«او پرتو جلال و نقش ذات او است» (عبرانیان ۱:۳)؛ در تجلی، «صورتش چون آفتاب درخشید» (متی ۱۷:۲)

بخش سوم: مفاهیم اخلاق و راستی

مفهوم ایرانی/زرتشتی	آرزو و انتظار زرتشتی	پاسخ در عیسی مسیح	شواهد کتاب مقدس
اشا - (Asha) راستی و نظم کیهانی	حقیقت مطلق، نظم کیهانی، و هماهنگی با قانون الهی. انسان باید خود را با اشا همسو سازد.	مسیح خود اشا است - او نه تنها راستی را تعلیم می‌دهد، بلکه خود راستی مجسم است. او «راه و راستی و حیات» است.	«من راه و راستی و حیات هستم» (یوحنا ۱۴:۶)؛ «کلام تو راستی است» (یوحنا ۱۷:۱۷)
پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک (Humata, Hukhta, Hvarshta)	بنیان اخلاق زرتشتی - پاکی در اندیشه، گفتار و عمل.	مسیح این سه‌گانه را به کمال می‌رساند و منبع درونی آن را فراهم می‌کند. روح‌القدس پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را از درون تولید می‌کند.	پندار نیک ← «ذهن شما تجدید شود» (رومیان ۱۲:۲)؛ گفتار نیک ← «راستی را در محبت بگویید» (افسسیان ۴:۱۵)؛ کردار نیک ← «میوه روح» (غلاطیان ۲۳-۲۲:۵)
دروج - (Druj) دروغ و آشوب	نیروی ضد راستی، آشوب و فساد که باید با آن مبارزه کرد.	مسیح شیطان (تجسم دروج) را «دروغگو و پدر دروغ» می‌نامد و او را در صلیب شکست می‌دهد.	»شیطان دروغگو و پدر دروغ است» (یوحنا ۸:۴۴)؛ «برای همین ظاهر شد پسر خدا تا اعمال ابلیس را باطل سازد» (۱ یوحنا ۳:۸)

بخش چهارم: مفاهیم فرهنگی و ادبی ایرانی

مفهوم ایرانی/زرتشتی	آرزو و انتظار	پاسخ در عیسی مسیح	شواهد کتاب مقدس
معشوق در شعر عرفانی فارسی	اشتیاق عمیق برای اتحاد با محبوب الهی که در اشعار رومی، حافظ، عطار و سعدی بیان شده. جستجوی محبتی که جان را دگرگون کند.	معشوقی که شعرای فارسی قرن‌ها جستند، در مسیح شخصیت یافته است. خدا که خودش عشق است، در صلیب عشق فداکار خود را نشان داد.	«خدا محبت است» (۱ یوحنا ۴:۸)؛ «ما محبت می‌کنیم زیرا او نخست ما را محبت کرد» (۱ یوحنا ۴:۱۹)؛ مسیح داماد است (مرقس ۲:۱۹)
نوروز - جشن نوسازی و پیروزی بهار	جشن باستانی تجدید حیات، پیروزی نور بر تاریکی، زندگی بر مرگ، و بهار بر زمستان.	رستاخیز مسیح نوروز کیهانی است - پیروزی نهایی حیات بر مرگ، نور بر تاریکی. او «نوبر» رستاخیز و آغاز بهار جاودان است.	»مسیح از مردگان برخاسته، نوبر خفتگان» (۱ قرنتیان ۱۵:۲۰)؛ «مرگ آخرین دشمنی است که نابود می‌شود» (۱ قرنتیان ۱۵:۲۶)
کوروش کبیر - مسیح خداوند	پادشاه ایرانی که به عنوان"مسح شده" در کتاب مقدس نامیده شد، آزادی‌بخش اسرای یهود و بازساز هیکل.	کوروش نشانه و سایه مسیح حقیقی بود. کوروش آزادی جسمانی داد؛ مسیح آزادی معنوی و جاودان می‌بخشد. کوروش هیکل سنگی بازساخت؛ مسیح هیکل زنده (کلیسا) می‌سازد.	»چنین می‌گوید خداوند به مسیح خود، به کوروش» (اشعیا ۴۵:۱)؛ مسیح: «اگر پسر شما را آزاد کند، واقعاً آزاد خواهید شد» (یوحنا ۸:۳۶)

بخش پنجم: مفاهیم کیهان‌شناختی و الهیاتی

مفهوم ایرانی/زرتشتی	آرزو و انتظار زرتشتی	پاسخ در عیسی مسیح	شواهد کتاب مقدس
اهورامزدا (Ahura Mazda) - خداوند خردمند	خدای یکتا، آفریننده، منبع حکمت و نور.	مسیح «کلمه (Logos) «خدا است - حکمت و کلام جاودانی او که جسم شد. او «نقش ذات خدا» و آشکارکننده پدر است.	«کلمه خدا بود و کلمه جسم شد» (یوحنا ۱:۱، ۱۴)؛ «مسیح، قدرت خدا و حکمت خدا» (۱ قرنتیان ۱:۲۴)
نبرد کیهانی (اشا در برابر دروج، اهورامزدا در برابر اهریمن)	جنگ دائمی میان نیروهای خیر و شر، نور و تاریکی.	صلیب نقطه عطف این نبرد است. مسیح شر را شکست داد و پیروزی نهایی را تضمین کرد. مؤمنان از پیروزی او سهم می‌برند.	«او قوت‌ها و ریاست‌ها را خلع سلاح کرد و در صلیب بر آنها ظفر یافت» (کولسیان ۲:۱۵)
چینوات پل (Chinvat Bridge) -پل داوری	پلی که روان پس از مرگ از آن می‌گذرد؛ بر اساس اعمال، به بهشت یا دوزخ می‌رود.	مسیح خود پل است - نه برای داوری بر اساس اعمال، بلکه راه نجات از طریق فیض. او «راه» به سوی پدر است.	«من راهم؛ هیچکس جز از طریق من نزد پدر نمی‌آید» (یوحنا ۱۴:۶)؛ نجات از فیض است نه اعمال (افسسیان ۲:۸-۹)
هفت امشاسپندان (Amesha Spentas) - فرشتگان مقدس	هفت فرشته مقدس که جنبه‌های مختلف خلقت و فضیلت را نمایندگی می‌کنند.	در مسیح، همه فضایل الهی به طور کامل ظاهر شدند. او «پری بودن الوهیت را به تمامی در خود دارد.«	»زیرا خشنود شد که تمامی پری بودن در او ساکن گردد» (کولسیان ۱:۱۹)

بخش ششم: مفاهیم آیینی و پرستشی

مفهوم ایرانی/زرتشتی	آرزو و انتظار زرتشتی	پاسخ در عیسی مسیح	شواهد کتاب مقدس
طهارت آیینی (پاکی)	تطهیر خارجی از طریق آب، دوری از ناپاکی، مراسم پاکسازی.	مسیح طهارت درونی را از طریق روح‌القدس می‌بخشد. «دل پاک» جایگزین مراسم خارجی می‌شود.	«دل پاکی در من بیافرین، ای خدا» (مزمور ۵۱:۱۰)؛ «شما را با آب پاک می‌سازم... و روح تازه‌ای در شما می‌نهم» (حزقیال ۳۶:۲۵-۲۶)
قربانی (یسنا، میزد)	قربانی‌های نان و غذا به خدا.	مسیح قربانی نهایی است که خدا برای انسان تقدیم کرد، نه انسان برای خدا. «بره خدا» که گناه جهان را بر می‌دارد.	»اینک بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد» (یوحنا ۱:۲۹)؛ «مسیح یک بار برای همیشه قربانی شد» (عبرانیان ۱۰:۱۰)
موبدان (کاهنان واسطه)	کاهنان به عنوان واسطه میان خدا و انسان، اعطاکنندگان فرّ و برکت.	مسیح کاهن اعظم است که واسطه نهایی میان خدا و انسان است. دیگر به کاهنان واسطه نیازی نیست.	»یک خدا و یک واسطه میان خدا و انسان، انسان مسیح عیسی» (۱ تیموتائوس ۲:۵)؛ «کاهن اعظم ما» (عبرانیان ۴:۱۴)

منابع و کتاب‌نامه

References & Bibliography

برای خوانندگانی که می‌خواهند پژوهش خود را فراتر از این اثر گسترش دهند، منابع اصلی و آثاری برای مطالعهٔ بیشتر، بر اساس حوزه‌های موضوعی دسته‌بندی شده‌اند.

For readers who wish to extend their research beyond this work, primary sources and further readings are organized by thematic area.

یکم: کتاب‌مقدس مسیحی (عهد جدید و قدیم)

I. The Christian Bible (New Testament)

محوری‌ترین منبع متن حاضر؛ تمام نقل‌قول‌های مستقیم و غیرمستقیم از این منبع برگرفته شده‌اند.

The central source of the present text; all direct and indirect quotations are derived from this source.

English (انگلیسی)

A. Persian Translations

1. The Bible. Old Translation (Tbilisi). Bible Societies, 1895.

2. The Bible. New Millennium Translation (TNV). Iran Bible Society, 2008.

Persian (فارسی)

الف. ترجمه‌های فارسی

1. کتاب‌مقدس. ترجمهٔ قدیم (تفلیس). انجمن‌های کتاب‌مقدس، ۱۸۹۵.

2. انجمن کتاب‌مقدس (TNV). کتاب‌مقدس. ترجمهٔ هزارهٔ نو. ایران، ۲۰۰۸.

English (انگلیسی)

3. The Bible. Interpretive Translation. Bible Society, 2013.

B. Key Sections Related to the Topic

4. The Gospel of John, chapters 1, 8, 14, 15, 16 (Incarnation of the Word, Light of the World, the Way and Truth and Life, the Holy Spirit).

5. The Gospel of Matthew, chapter 2 (The Story of the Magi from the East and their Gifts).

6. The Gospel of Mark, chapter 1:15 (Call to Repentance).

7. Paul's Letter to the Romans, chapters 1–5 (Sin, Grace, and Salvation); chapter 2:15 (Law written on the heart).

8. Paul's Letter to the Ephesians, chapters 1:4; 2:8–9 (Eternal Election and Salvation by Grace).

Persian (فارسی)

3. کتاب‌مقدس. ترجمهٔ تفسیری. انجمن کتاب‌مقدس، ۲۰۱۳.

ب. بخش‌های کلیدی مرتبط با موضوع

4. انجیل یوحنا، فصل‌های ۱، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۶ (تجسم کلمه، نور جهان، راه و راستی و حیات، روح‌القدس).

5. انجیل متی، فصل ۲ (داستان مغان شرق و هدایای ایشان).

6. انجیل مرقس، فصل ۱:۱۵ (دعوت به توبه).

7. نامهٔ پولس به رومیان، فصل‌های ۱–۵ (گناه، فیض و رستگاری)؛ فصل ۲:۱۵ (شریعت نوشته‌شده بر دل).

8. نامهٔ پولس به افسسیان، فصل ۱:۴؛ ۲:۸–۹ (انتخاب ازلی و نجات از فیض).

English (انگلیسی)	Persian (فارسی)
9. Paul's Letter to the Colossians, chapters 1:19; 2:15 (Fullness of Deity and Victory of the Cross).	9. نامهٔ پولس به کولسیان، فصل ۱:۱۹; ۲:۱۵ (پُری الوهیت و پیروزی صلیب).
10. Paul's First Letter to the Corinthians, chapter 15 (Resurrection, Firstfruits, Victory over Death).	10. نامهٔ اول پولس به قرنتیان، فصل ۱۵ (رستاخیز، نوبر خفتگان، غلبه بر مرگ).
11. Paul's Letter to the Galatians, chapter 2:20 (Life in Christ).	11. نامهٔ پولس به غلاطیان، فصل ۲:۲۰ (زندگی در مسیح).
12. First Letter of John, chapters 3:8; 4:8–19 (Purpose of Christ's Manifestation; God is Love).	12. نامهٔ اول یوحنا، فصل ۳:۸; ۴:۸–۱۹ (هدف تجلی مسیح; خدا محبت است).
13. Paul's First Letter to Timothy, chapter 2:5 (One Mediator).	13. نامهٔ اول پولس به تیموتائوس، فصل ۲:۵ (یک واسطه).
14. Paul's Letter to the Hebrews, chapters 1:3; 4:14; 10:10 (Glory of God, Great High Priest, Final Sacrifice).	14. رسالهٔ پولس به عبرانیان، فصل‌های ۱:۳; ۴:۱۴; ۱۰:۱۰ (جلال خدا، کاهن اعظم، قربانی نهایی).
15. The Book of Isaiah, chapters 25:4; 45:1 (Mighty Refuge; Cyrus the Lord's Anointed).	15. کتاب اشعیا، فصل ۲۵:۴; ۴۵:۱ (پناهگاه قدرتمند; کوروش مسیح خداوند).

English (انگلیسی)

16. The Book of Ezekiel, chapters 36:25–26 (Inner Purity and a New Spirit).

17. The Psalms of David, Psalm 51:10 (A Pure Heart).

18. The Revelation of John, chapters 21:1–5 (New Heavens and New Earth; Final Renovation).

19. The Book of Ecclesiastes, chapter 3:11 (Eternity in the Human Heart).

20. The Book of Acts, chapter 14:17 (God's Witness Among the Nations).

C. Biblical Scholarship

21. Bruce, F.F. *The New Testament Documents: Are They Reliable?* Eerdmans, 2003.

Persian (فارسی)

16. کتاب حزقیال، فصل ۳۶:۲۵–۲۶ (طهارت درونی و روح تازه).

17. مزامیر داوود، مزمور ۵۱:۱۰ (دل پاک).

18. مکاشفهٔ یوحنا، فصل‌های ۲۱:۱–۵ (آسمان‌ها و زمین تازه; نوسازی نهایی).

19. کتاب جامعه، فصل ۳:۱۱ (ابدیت در دل انسان).

20. کتاب اعمال رسولان، فصل ۱۴:۱۷ (شاهد بودن خدا در میان ملت‌ها).

ج. پژوهش‌های کتاب‌مقدسی

21. Bruce, F.F. *The New Testament Documents: Are They Reliable?* Eerdmans, 2003.

Persian (فارسی)	English (انگلیسی)
22. Carson, D.A. *The Gospel According to John.* Pillar New Testament Commentary. Eerdmans, 1991.	22. Carson, D.A. *The Gospel According to John.* Pillar New Testament Commentary. Eerdmans, 1991.
23. Wright, N.T. *The Resurrection of the Son of God.* Fortress Press, 2003.	23. Wright, N.T. *The Resurrection of the Son of God.* Fortress Press, 2003.
24. Keener, Craig S. *The Gospel of John: A Commentary.* 2 vols. Baker Academic, 2003.	24. Keener, Craig S. *The Gospel of John: A Commentary.* 2 vols. Baker Academic, 2003.

دوم: اوستا و متون زرتشتی

II. The Avesta and Zoroastrian Sacred Texts

پایهٔ تحلیل تطبیقی مفاهیم سوشیانت، اشا، فرشکرد، فرّ و چینوات.

The basis for comparative analysis of the concepts of Saoshyant, Asha, Frashokereti, Farr, and Chinvat.

Persian (فارسی)	English (انگلیسی)
الف. متون اصلی	**A. Primary Texts**

English (انگلیسی)

25. The Avesta: The Gathas. The Hymns of Zarathustra Himself, the Oldest Part of the Avesta. Yasna 28–34. Trans. by Mobed Firooz Azargoshasb. Tehran: Forouhar Publications, 1992 (Solar Hijri).

26. The Yashts. Especially: Farvardin Yasht (Fravashis and Saoshyant); Zamyad Yasht (Divine Glory/Farr). Trans. by Ebrahim Pourdavoud. Tehran: Asatir Publications, 1998.

27. Bundahishn. A Pahlavi Text on Creation, the Battle of Good and Evil, and Frashokereti. Trans. by Mehrdad Bahar. Tehran: Toos Publications, 1999.

28. Denkard. Book Three. A Compilation of Zoroastrian Theology and Philosophy. Trans. by Dastur Peshotan Sanjana. Bombay, 1876.

29. Vendidad. Laws of Ritual Purity in the Zoroastrian Tradition. Trans. by Mobed Ardeshir Azargoshasb, 2003.

B. Scholarly Research and Translations

Persian (فارسی)

25. اوستا: گاتاها. سرودهای خود زرتشت، کهن‌ترین بخش اوستا. یسنا ۲۸–۳۴. ترجمهٔ موبد فیروز آذرگشسب. تهران: انتشارات فروهر، ۱۳۷۱.

26. یشت‌ها. به‌ویژه: فروردین یشت (فروهرها و سوشیانت)؛ زامیاد یشت (فرّ ایزدی). ترجمهٔ ابراهیم پورداوود. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

27. بندهش. متن پهلوی دربارهٔ آفرینش، نبرد خیر و شر، و فرشکرد. ترجمهٔ مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۸.

28. دینکرد. کتاب سوم. مجموعهٔ الهیات و فلسفهٔ زرتشتی. ترجمهٔ دستور پشوتن سنجانا. بمبئی، ۱۸۷۶.

29. وندیداد. قوانین پاکی آیینی در سنت زرتشتی. ترجمهٔ موبد اردشیر آذرگشسب، ۱۳۸۲.

ب. پژوهش‌ها و ترجمه‌های علمی

Persian (فارسی)

30. Boyce, Mary. *A History of Zoroastrianism.* 3 vols. Brill, 1975–1991.

31. Boyce, Mary. *Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices.* Routledge, 1979.

32. Duchesne-Guillemin, Jacques. *The Hymns of Zarathustra.* Beacon Press, 1952.

33. Hintze, Almut. *A Zoroastrian Liturgy: The Worship in Seven Chapters (Yasna 35–41).* Harrassowitz, 2007.

34. Insler, Stanley. *The Gathas of Zarathustra.* Acta Iranica 8. Brill, 1975.

35. Skjaervo, Prods Oktor. *The Spirit of Zoroastrianism.* Yale University Press, 2011.

English (انگلیسی)

30. Boyce, Mary. *A History of Zoroastrianism.* 3 vols. Brill, 1975–1991.

31. Boyce, Mary. *Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices.* Routledge, 1979.

32. Duchesne-Guillemin, Jacques. *The Hymns of Zarathustra.* Beacon Press, 1952.

33. Hintze, Almut. *A Zoroastrian Liturgy: The Worship in Seven Chapters (Yasna 35–41).* Harrassowitz, 2007.

34. Insler, Stanley. *The Gathas of Zarathustra.* Acta Iranica 8. Brill, 1975.

35. Skjaervo, Prods Oktor. *The Spirit of Zoroastrianism.* Yale University Press, 2011.

English (انگلیسی)

36. Stausberg, Michael, ed. *Zoroastrian Rituals in Context.* Brill, 2004.

37. Taraporewala, Irach J.S. *The Divine Songs of Zarathushtra.* Bombay, 1951.

38. Azargoshasb, Ardeshir. *Ethical Concepts in the Avesta.* Forouhar Publications, Tehran, 2003.

39. Razi, Hashem. *Encyclopedia of Ancient Iran.* Tehran: Sokhan Publications, 2002.

40. Pourdavoud, Ebrahim. *Culture of Ancient Iran.* Tehran: Asatir Publications, 1977.

Persian (فارسی)

36. Stausberg, Michael, ed. *Zoroastrian Rituals in Context.* Brill, 2004.

37. Taraporewala, Irach J.S. *The Divine Songs of Zarathushtra.* Bombay, 1951.

38. آذرگشسب، اردشیر. مفاهیم اخلاقی در اوستا. انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۸۲.

39. رضی، هاشم. دانشنامهٔ ایران باستان. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱.

40. پورداوود، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۵۶.

سوم: الهیات تطبیقی و روش زمینه‌سازی

III. Comparative Theology & Contextualization Methodology

ستون‌های فکری رویکرد بافت‌سازی این کتاب، مشابه روش یوحنا در استفاده از واژهٔ لوگوس.

The intellectual pillars of this book's contextualization approach, similar to John's method of using the term *Logos*.

Persian (فارسی)

الف. الهیات تطبیقی ادیان

41. Lewis, C.S. "Myth Became Fact." In: *God in the Dock.* Eerdmans, 1970.

42. Lewis, C.S. *Mere Christianity.* HarperCollins, 1952.

43. Lewis, C.S. *The Abolition of Man.* Oxford University Press, 1943.

44. Netland, Harold. *Encountering Religious Pluralism.* InterVarsity Press, 2001.

45. Newbigin, Lesslie. *The Gospel in a Pluralist Society.* Eerdmans, 1989.

46. Richardson, Don. *Eternity in Their Hearts.* Regal Books, 1981.

English (انگلیسی)

A. Comparative Theology of Religions

41. Lewis, C.S. "Myth Became Fact." In: *God in the Dock.* Eerdmans, 1970.

42. Lewis, C.S. *Mere Christianity.* HarperCollins, 1952.

43. Lewis, C.S. *The Abolition of Man.* Oxford University Press, 1943.

44. Netland, Harold. *Encountering Religious Pluralism.* InterVarsity Press, 2001.

45. Newbigin, Lesslie. *The Gospel in a Pluralist Society.* Eerdmans, 1989.

46. Richardson, Don. *Eternity in Their Hearts.* Regal Books, 1981.

Persian (فارسی)

47. Flemming, Dean. *Contextualization in the New Testament.* InterVarsity Press, 2005.

48. Bevans, Stephen B. *Models of Contextual Theology.* Orbis Books, 2002.

ب. مطالعات تطبیقی انجیل و سنت ایرانی

49. Hengel, Martin. *Judaism and Hellenism.* Fortress Press, 1974.

50. Moulton, James Hope. *Early Zoroastrianism.* Williams & Norgate, 1913.

51. Boyce, Mary & Grenet, Frantz. *A History of Zoroastrianism: Under Macedonian and Roman Rule.* Brill, 1991.

English (انگلیسی)

47. Flemming, Dean. *Contextualization in the New Testament.* InterVarsity Press, 2005.

48. Bevans, Stephen B. *Models of Contextual Theology.* Orbis Books, 2002.

B. Comparative Studies of the Gospel and Iranian Tradition

49. Hengel, Martin. *Judaism and Hellenism.* Fortress Press, 1974.

50. Moulton, James Hope. *Early Zoroastrianism.* Williams & Norgate, 1913.

51. Boyce, Mary & Grenet, Frantz. *A History of Zoroastrianism: Under Macedonian and Roman Rule.* Brill, 1991.

English (انگلیسی)

52. Jackson, A.V. Williams. *Zoroaster the Prophet of Ancient Iran.* Macmillan, 1899.

53. Mole, Marcel. *Ancient Iran.* Trans. by Jaleh Amouzgar. Tehran: Toos Publications, 1998.

C. Logos and the Seeds of the Word

54. Justin Martyr. *Apologia Prima (First Apology).* ca. 155 AD.

55. Clement of Alexandria. *Stromata (Miscellanies).* ca. 200 AD.

56. Stott, John R.W. *The Message of Romans.* Bible Speaks Today. IVP, 1994.

Persian (فارسی)

52. Jackson, A.V. Williams. *Zoroaster the Prophet of Ancient Iran.* Macmillan, 1899.

53. مولە، مارسل. ایران باستان. ترجمۀ ژاله آموزگار. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۷.

ج. لوگوس و بذرهای کلمه

54. Justin Martyr. *Apologia Prima (First Apology).* ca. 155 AD.

55. Clement of Alexandria. *Stromata (Miscellanies).* ca. 200 AD.

56. Stott, John R.W. *The Message of Romans.* Bible Speaks Today. IVP, 1994.

چهارم: منابع تاریخی و باستان‌شناختی

IV. Historical & Archaeological Sources

برای تأیید هویت ایرانی مغان و جایگاه ایشان در تاریخ باستان.

To confirm the Iranian identity of the Magi and their place in ancient history.

English (انگلیسی)

A. Classical Sources

57. Herodotus. *The Histories.* Books I & VII. Trans. by Hadi Hedayati. Tehran: Tehran University Press, 2007.

58. Strabo. *Geographica.* Book XV. Trans. by Homayoun Sanatizadeh. Tehran, 2008.

59. Ctesias. *Persica* (Fragmenta). Trans. Llewellyn-Jones & Robson. Routledge, 2010.

60. Diodorus Siculus. *Bibliotheca Historica.* Book II. (Magi and Persian astronomy)

Persian (فارسی)

الف. منابع کلاسیک

57. هرودوت. *تاریخ* (Histories). کتاب اول و هفتم. ترجمهٔ هادی هدایتی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.

58. استرابو. *جغرافیا* (Geographica). کتاب پانزدهم. ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده. تهران، ۱۳۸۷.

59. Ctesias. *Persica* (Fragmenta). Trans. Llewellyn-Jones & Robson. Routledge, 2010.

60. Diodorus Siculus. *Bibliotheca Historica.* Book II. (Magi and Persian astronomy)

English (انگلیسی)

B. Archaeological Documentation

61. Schmidt, Erich F. *Persepolis.* 3 vols. University of Chicago Press, 1953–1970.

62. Root, Margaret Cool. *The King and Kingship in Achaemenid Art.* Acta Iranica 19. Brill, 1979.

63. Koch, Heidemarie. *From the Language of Darius.* Trans. by Parviz Rajabi. Tehran: Karang Publications, 1999.

64. Sami, Ali. *Persepolis.* Shiraz: Shiraz University Press, 1974.

65. Olmstead, A.T. *History of the Persian Empire.* University of Chicago Press, 1948.

66. Briant, Pierre. *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire.* Eisenbrauns, 2002.

Persian (فارسی)

ب. مستندات باستان‌شناسی

61. Schmidt, Erich F. *Persepolis.* 3 vols. University of Chicago Press, 1953–1970.

62. Root, Margaret Cool. *The King and Kingship in Achaemenid Art.* Acta Iranica 19. Brill, 1979.

63. کخ، هایدماری. از زبان داریوش. ترجمهٔ پرویز رجبی. تهران: انتشارات کارنگ، ۱۳۷۸.

64. سامی، علی. تخت جمشید (پرسپولیس). شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۳.

65. Olmstead, A.T. *History of the Persian Empire.* University of Chicago Press, 1948.

66. Briant, Pierre. *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire.* Eisenbrauns, 2002.

English (انگلیسی)

C. Cyrus the Great & Achaemenid History

67. The Cyrus Cylinder. British Museum, London. c. 539 BCE.

68. Dandamaev, Muhammad A. *A Political History of the Achaemenid Empire.* Brill, 1989.

69. Wiesehöfer, Josef. *Ancient Persia: From 550 BC to 650 AD.* I.B. Tauris, 2001.

70. Pirnia, Hassan. *Ancient Iran.* 3 vols. Tehran: Donyaye Ketab Publications, 1990.

Persian (فارسی)

ج. کوروش کبیر و تاریخ هخامنشی

67. استوانهٔ کوروش (Cyrus Cylinder). موزهٔ بریتانیا، لندن. حدود ۵۳۹ پ.م.

68. Dandamaev, Muhammad A. *A Political History of the Achaemenid Empire.* Brill, 1989.

69. Wiesehöfer, Josef. *Ancient Persia: From 550 BC to 650 AD.* I.B. Tauris, 2001.

70. پیرنیا، حسن. ایران باستان. ۳ جلد. تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۹.

پنجم: شعر کلاسیک فارسی

V. Classical Persian Poetry

منابع ادبی بخش «عیسی: معشوق آشکارشدهٔ شعر پارسی».

Literary sources for the section "Jesus: The Manifest Beloved of Persian Poetry".

English (انگلیسی)

A. Primary Works

71. Rumi (Jalal ad-Din Muhammad Balkhi). *Masnavi-ye Ma'navi.* Ed. by Reynold Nicholson. Tehran: Amir Kabir, 1984. (Especially Book I, "The Song of the Reed")

72. Rumi. *Divan-e Kabir (Divan-e Shams-e Tabrizi).* Ed. by Badi'oz-Zaman Forouzanfar. Tehran: Ministry of Culture, 1957.

73. Hafez Shirazi (Shams al-Din Mohammad). *Divan-e Hafez.* Ed. by Mohammad Ghazvini & Qasem Ghani. Tehran: Zavvar Publications, 1941.

74. Ferdowsi Tusi (Abolqasem). *Shahnameh.* Borzin Edition (Moscow Edition). Moscow, 1960–1971.

75. Khayyam Neyshabouri (Omar). *Rubaiyat.* Ed. by Mohammad-Ali Foroughi. Tehran: Javidan Publications, 1962.

Persian (فارسی)

الف. آثار اصلی

71. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳. (به‌ویژه دفتر اول، نی‌نامه)

72. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. دیوان کبیر (دیوان شمس تبریزی). تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۳۶.

73. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. دیوان حافظ. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۲۰.

74. فردوسی توسی، ابوالقاسم. شاهنامه. ویرایش برزین (Moscow Edition). مسکو، ۱۹۶۰–۱۹۷۱.

75. خیام نیشابوری، عمر. رباعیات. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۴۱.

English (انگلیسی)

76. Attar Neyshabouri (Farid al-Din). *Mantiq al-Tayr (The Conference of the Birds).* Ed. by Mohammad Reza Shafi'i Kadkani. Tehran: Sokhan Publications, 2004.

77. Eraqi (Fakhr al-Din Ibrahim Hamedani). *Divan-e Eraqi.* Ed. by Saeed Nafisi. Tehran: Sana'i Bookstore, 1959.

78. Saadi Shirazi (Mosleh al-Din). *Kolliyat-e Saadi (Bustan & Golestan).* Ed. by Mohammad-Ali Foroughi. Tehran: Amir Kabir, 1984.

B. Literary Scholarship

79. Zarrinkoub, Abdolhossein. *Step by Step to the Meeting with God (On the Life and Thought of Rumi).* Tehran: Elmi Publications, 1984.

80. Zarrinkoub, Abdolhossein. *From the Alley of the Rogues (On Hafez).* Tehran: Amir Kabir Publications, 1970.

Persian (فارسی)

76. عطار نیشابوری، فریدالدین. منطق‌الطیر. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۳.

77. عراقی، فخرالدین ابراهیم همدانی. دیوان عراقی. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتاب‌فروشی سنایی، ۱۳۳۸.

78. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. کلیات سعدی (بوستان و گلستان). تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

ب. پژوهش‌های ادبی

79. زرین‌کوب، عبدالحسین. پله پله تا ملاقات خدا (دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ مولانا). تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

80. زرین‌کوب، عبدالحسین. از کوچهٔ رندان (دربارهٔ حافظ). تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۹.

Persian (فارسی)	English (انگلیسی)
81. Nicholson, Reynold A. *The Mystics of Islam.* Routledge, 1914.	81. Nicholson, Reynold A. *The Mystics of Islam.* Routledge, 1914.
82. Schimmel, Annemarie. *Mystical Dimensions of Islam.* University of North Carolina Press, 1975.	82. Schimmel, Annemarie. *Mystical Dimensions of Islam.* University of North Carolina Press, 1975.
83. شفیعی کدکنی، محمدرضا. شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی). تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.	83. Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza. *The Poet of Mirrors (A Study of the Indian Style).* Tehran: Agah Publications, 1987.
84. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران. ۵ جلد. تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۹.	84. Safa, Zabihollah. *History of Literature in Iran.* 5 vols. Tehran: Ferdows Publications, 1990.

ششم: مسیح‌شناسی، تبشیر میان‌فرهنگی و کلام تطبیقی

VI. Christology, Cross-Cultural Mission, and Comparative Theology

Persian (فارسی)

الف. مسیح‌شناسی

85. Stott, John R.W. *The Cross of Christ.* InterVarsity Press, 1986.

86. McGrath, Alister E. *Christian Theology: An Introduction.* Wiley-Blackwell, 2011.

87. Packer, J.I. *Knowing God.* InterVarsity Press, 1973.

88. Bauckham, Richard. *Jesus and the God of Israel.* Eerdmans, 2008.

89. Hurtado, Larry W. *Lord Jesus Christ: Devotion to Jesus in Earliest Christianity.* Eerdmans, 2003.

ب. تبشیر و مبشرین در ایران و خاورمیانه

English (انگلیسی)

A. Christology

85. Stott, John R.W. *The Cross of Christ.* InterVarsity Press, 1986.

86. McGrath, Alister E. *Christian Theology: An Introduction.* Wiley-Blackwell, 2011.

87. Packer, J.I. *Knowing God.* InterVarsity Press, 1973.

88. Bauckham, Richard. *Jesus and the God of Israel.* Eerdmans, 2008.

89. Hurtado, Larry W. *Lord Jesus Christ: Devotion to Jesus in Earliest Christianity.* Eerdmans, 2003.

B. Mission and Missionaries in Iran & the Middle East

Persian (فارسی)

90. Waterfield, Robin E. *Christians in Persia.* Allen & Unwin, 1973.

91. Vine, Aubrey R. *The Nestorian Churches.* Independent Press, 1937.

92. Moffett, Samuel H. *A History of Christianity in Asia.* 2 vols. Orbis Books, 1998–2005.

93. Houssney, Georges. *Engaging Islam.* Treeline Publishing, 2010.

94. Miller, William McElwee. *My Persian Pilgrimage.* William Carey Library, 1989.

ج. روح‌القدس و تجربهٔ دینی

95. Ferguson, Sinclair B. *The Holy Spirit.* Contours of Christian Theology. InterVarsity Press, 1996.

English (انگلیسی)

90. Waterfield, Robin E. *Christians in Persia.* Allen & Unwin, 1973.

91. Vine, Aubrey R. *The Nestorian Churches.* Independent Press, 1937.

92. Moffett, Samuel H. *A History of Christianity in Asia.* 2 vols. Orbis Books, 1998–2005.

93. Houssney, Georges. *Engaging Islam.* Treeline Publishing, 2010.

94. Miller, William McElwee. *My Persian Pilgrimage.* William Carey Library, 1989.

C. The Holy Spirit & Religious Experience

95. Ferguson, Sinclair B. *The Holy Spirit.* Contours of Christian Theology. InterVarsity Press, 1996.

Persian (فارسی)

96. Stott, John R.W. *Baptism and Fullness: The Work of the Holy Spirit Today.* InterVarsity Press, 1975.

English (انگلیسی)

96. Stott, John R.W. *Baptism and Fullness: The Work of the Holy Spirit Today.* InterVarsity Press, 1975.

هفتم: منابع تکمیلی و الکترونیکی

VII. Supplemental & Online Resources

Persian (فارسی)

97. Bible Gateway. Multiple Bible translations. biblegateway.com

98. Avesta.org. Complete Avestan texts and English translations. avesta.org

99. Encyclopedia Iranica. iranicaonline.org

100. Zoroastrian Heritage. Educational and research resources. zoroastrianheritage.ca

English (انگلیسی)

97. Bible Gateway. Multiple Bible translations. biblegateway.com

98. Avesta.org. Complete Avestan texts and English translations. avesta.org

99. Encyclopedia Iranica. iranicaonline.org

100. Zoroastrian Heritage. Educational and research resources. zoroastrianheritage.ca

English (انگلیسی)

101. Ganjoor. Comprehensive Persian Classical Poetry Database. ganjoor.net

102. The Center for the Great Islamic Encyclopedia. Tehran. cgie.org.ir

Persian (فارسی)

101. گنجور. بانک جامع شعر کلاسیک فارسی. ganjoor.net

102. مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. تهران. cgie.org.ir

یادداشت پایانی

Final Note

تمامي نقل‌قول‌های مستقیم از کتاب‌مقدس در این اثر، بر اساس ترجمهٔ هزارهٔ نو (TNV) است، مگر در مواردی که به‌صراحت ترجمهٔ دیگری ذکر شده باشد. نقل‌قول‌های اوستایی از ترجمهٔ موبد پورداوود و آذرگشسب برگرفته شده‌اند.

All direct quotations from the Bible in this work are based on the New Millennium Translation (TNV), unless another translation is explicitly noted. Avestan quotations are derived from the translations of Mobed Pourdavoud and Azargoshasb.